



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شکر و سپاس خجسته آن پروردگار را که معلم هدایت و مظهر هدایت است و منبع نور
باید و مستبصر و مشافع او نمیند که اندر سقف نور صد هزار اختر
منور خجسته اندر ستار خجسته ای که برای از خاک پره هزار گونه ملک
البر و پاینده و پشائی و دانی و شوقانی و پادشاهی و استقامت
خداوندی که در پیش ترست و در هر جزئی است و حرکت جانوری پند و مکر و مفر

والم

و منبر و دانه و آواز شود و او را روزی بایند تواند بود که غافلکم
خائست که لا یموت و ما یخفی الصدور و ربن آسمان پر آفرنده
مثبت است و مکن و مکان است کرده ارادت است **پیت**
صد است است هر چه بود و بود خالق هر که بود و باشد است **پیت**
پای خجسته است و راه نبرد و سوچ و در جوت شب تاریک خجسته
برایت است و در **پیت** آرمیده از قدرش صواب شور و خاک دای
اندر آب پس انعم ملک شمل است جفاحت مزاج اینست و مشب
و معالجه امراض آن و دفع ضرر و بخت و تدارک یکد از آن قاصد باشد
و معرفه دوائی همین جبریل با جلاله شایسته در کتاب مودع است
شریف تواند بود و چون این معنی را جان آرای خدمت همانیان کسبان
مالک الله الاموال و جلالت نور سلطان الاعظم و اکابر مقرر انواع المعالجات
و فی الحسب از هر امیر الدوله تاج الاسلام و المسلمین الوفا نماید و رب العالمین

الملك صلاح العالم مقرب الخواص والملك السلطان مایون غلظت
السلطنة العظمی ابو المعالی محمد بن عبد الدین طاهر الغرانه انصاره
وخاصه قدره که مہبط انوار و مخزن اسرار است باہیت معلوم
حق و مضمون و مصدق بود از انجا کہ موان دو اعیست مایون و بوا
نت مبارک و میمون اوست خود را بر احتیابی ثمرات علوم بینی
و انشای عارف حقیقی معروف میفرماید میند و بندہ زائد خویش
نظام المنشی انج الله سوله و اضف ما مولد الشارہ عالی الارزالی
ازدانی داشت کہ کتاب لا یضاح فی اسرار الکلیح را کہ استوار کیرالم
حق شیخ عبد الرحمن الشیرازی بن عبد الله الشیرازی نعم الله بمغفرته بیان
کرده است و غایت جہد در تفہیم و تبیین آن مہذول و شہد و الحق و غیر
برپا نمودہ و کوی سبق از شدہ مان رلودہ چنانکہ ہم خویش در مدحین
و شہدہ **اعراب** علیک یمنون کتابنا و جہادہ حقنا بالتجار

معاجینہ تریاق و مسلحیات ازلفت تازی بزبان فارسی کند
و انست و بکیر شریح امع اللہ و غیرہ مسئلہ چندانکہ محتاج الیہ باشد از الحاق کردہ
شود تا فوائد لغاتہ و معانیہ آن تمام تر کرد و امر عالی کہ نسبت بہ بیان
فرض عین بلکہ عین فرست انشا و انقیاد نمودہ معرقا بالعرف و العقور
معنی خض پست و از ازلفت تازی بزبان فارسی نقل نمودہ و در مواضع
احتیاج افتاد اصلاح تقدیم داشت و مسایلی بیکر کہ ہم چند نیمہ از کتاب
بلکہ بیشتر باشد از جزو علمی و نسخ او و یہ و شہر بہ و غیرہ بقدر قدرت و اصل
حال انفسی ان مواضع دیگر بدان اہتمام کرد و ترتیب آنرا بر قرار اصل داشت
و آنچه بعد از مناسب آن کنج الاسرار نام نهاد و سہیہ بقبول حق تعالی
و ثوق تمام دارد کہ در بندگی حضرت عالیش لازال علیہ نظر ضابطہ شود و
بکیر شرف عنایت و رعایش مخلوط کرد و بار بتی لغات و ملتہ اورا از
حوادث زمان و طوارق مہمان در خون حمایت و مریم رعایش

معمول محروس دارد آن علی لک قدیر و بالاجابه جبر **مقدمه** اکنون شپه
از آن که در عقل و ترتیب ابواب کتاب شروع نمایم محاسب چنان نمود که مقدمه
چند در فواید این کلی امر باه ایراد کنیم و بر طالع و اسرار و جبر و سحر و
و شمش و ذوق و نفس و نرد اصحاب عقول و علم و ادب و طالع و سحر و معلوم و
مقصود است که لذت ترین و شیرین ترین لذات جسمانی لذت مجامعت که
داخل است در لذت لعل و آنچه لذت تر است از همه آنکه مستلزم توالد و
تماس است که مطلوب با لذات و لذات دیگر چنین است لیکن اگر
امر مجامعت بر وجهی که قوانین طبیعی باشد اتفاق بیفتد اگر چه در حال و
محسوس شود اما بعد از خلایق است پس بجای رسد که تدارک معتدله که متعذر
بود پس بقوانین طبیعی درین باب بر عقل و اجبت اما بوقت
حکما و اطباء یونان چون افلاطون و تهرات و ارسطو و اوجالینوس و اطباء
اسلام چون محمد زکریا و جنین بن اسحق و غیرهم برین اتفاق کرده اند که

جماعت را به حقوقی موافق تراز و موسم بهار و بهار و درین فصل بهار و خون
که مرکب روح و ادراغ و فنی و حرارت و غیره قوی و رطوبت و افز
باشد و از افراط جماعت بزرگتر گزندی نرسد و بتا استان کرم و میان
سر که بدن متناهی شده باشد سبب کرم یا سایر از جماعت احتراز بهتر بود
و بر روز بهاران بود که شب اکسیر که شرم مانع شود فنی و کماله ایک
جماعت و کمی کنند که تن آبادان بود و در اعضای ریشه و آئین و شمش
نباشد و باید که معرجه سخت متعلی نبود و درستی و سن و کدی که پیش از مهلت
بود یعنی نزدیک بلوغ و بعد از خسته شدن و بعد از کرم یا کرم و کرم
که غوطه بخلیف باشد شاید چه که در نیو قتها افراطی اتفاق افتد بدن
سست کند و مفاسد را ضعیف گرداند و قوه قطع کند و اعضا را تشنه و
غیر از این که کم کند و بهجت مزاج اشد کند و آتش معرجه را پدید آید و طعام
تمام نمیشود و در کتب روی بر دو خون تیره کند و گوشت اندام است کند

چه دو دوا دهند در تحت خشت و تحت آن شش چهارم و ششم را یک ششم نهند چه هر
 دوا دهند در تحت استغفار و برین تقدیر حرامی که از آن احتراز باید کرد
 هفتم باشد چون بعضی از خانوان کفلی نوشته شد مواب است که
 خرج بخت و خطائی که درین باب افتد با معاینه آن میرا کنیم تا اگر خطائی
 واقع شود تدارک آن معلوم باشد و بایک ندامت از کار معالجه جزوی
 در تقدیر ذکر کنیم چه غرض کفلی است که آنچه معلوم در باب است درین
 کتاب یافت شود و آن بران تقدیر حاصل شود و اما بماند که در کثرت
 بخت از پیش ذکر کردیم اکنون معالجه را بر سه حال اجمال به رسم پس گوئیم که چون از
 از اکثر جماع بود و وجه آیهی که مزاج بر و دست یابد و علامتش آنست که
 بنفش متغیر و متغایر بود و یا بلی بود و ببردی اعضا حاصل افتد و متغایر
 از سرما تا دی کرده و بکر یا بیا ساید و دوم آنکه مزاج بمرارت و وق میل کند
 علامتش آنست که بنفش متواتر بود با عرت و بعد از سکون از حرکت جماع تن

طبع شود و متغایر را تا سیکرد و بعد از تناول طعام مرارت حادث شود پس
 علامتش نیز بر دو وجه نموده اند و اما علاج آنان که مزاج ایشان برودت میکنند
 آنست که شراب ریجانی خورد و با آلهکم کوفته برقی گرفته و پخته چنانکه گوشت
 در آنجا کم شده باشد و باز در پیچیده و در چنین طفل و شغافل متحرک زنده بخورند
 مشک بپویند و از رو آو لکشک تناول کنند و از خاکینه پیاز و کند باخورند
 و بخورد بسیار بکار برند و آب بخورد با شراب یا شامند نفع یابند و با کیم
 استعمال کنند و باروغن با بونج دروغن کل هم استیجیه خرج کنند و اگر سر قوی
 حال بود و نیاز بریان کرده و شلغم بریان کرده با بکی که در آن تخم کز کرده باشند
 با نمک سفید و استعمال کنند و اما آنان که مزاجشان بمرارت میل کند باید که
 ایشان چیزی استعمال کنند که مستجمع و مونی باشد اول نطفه دوم تولد بدل و قتل
 ازنی این چیزها مثل قخته و سیاه بود و پیچیده نیم برشت و علوی شیر و تخمین
 و لکش برقی با آب تخم تر و هریره که اگر لکش و بخورد کوفته باشند و مغز بیا

و در سوسنهای معتدل ریزگی و کپکهای بریان کرده چپ کند نور گرم باشد و عسل
که از شکر و بادام تغیر کرده ارد کرده است و ازین بسیار بخورند و سوجان
بشکر و بادام استعمال کنند که آنرا در نیمه خنثی خاصیتی نیک و شور بای گوشت
باشراب سبب یا شامند و اندکی کافور بویند و در اینجای نیکو کنند
اناریان بود و ترک جمیع آنکه عادت داشته باشد ضرر آن اوجاع
المفاصل در دوشین و کرانی سر و کرانی حرکات و در دزاق و قطع شل
و امثال این و علاجش آنست که اگر دست و هر جمیع کند و آلا سفوف تخم
پنجه کش و تخم سداب باشد که استعمال کند و کانی که مزاج ایشان سرد
باشد و سفوف تخم کاه و تخم باقلا باشد که کس یک مزاج ایشان
بحرارت مایل باشد و غذا اندک خورند ترشی بخورند و پانچ سبب کانی
بند ملا در زبان عجمت بر سر سنی ضرر آن نزدیک است بفرار کثرت حلقه
علاجش هم نزدیک است به صلاح آن اما در اینجا غذا با کالوست موافق است

و در اینجا احتراز از روق بود و در زمان اجتماع بر استلا ضرر این شپسته است
بفرار کثرت بر استلا و سیری آلا آنست که ضرر این قوی تر باشد
طعام غیر منصف را با علق اعضا برساند و وقت باشد که قلیح احداث
کند علاجش آنست که مایل کند که غذا از مری میل میکند یا بفتح و نظر کنند
بچرخش در دواجمی اعضا حادث میشود یا نه پس اگر غذا از مری میل کند مواب
آنست که بکنار دندان از طریق برادر پرون آید بعد از آن خود آب شپسته ری
شراب آبیخته یا شامند آشامیدن بسیار بر این همچون کنند و نال
نماند و اگر مزاج صفتش سرد است یا شپسته آنا یا سیاستنا و کند لایق
شور بای گوشت بی مضه پشامد و بخورد آب یا پنجه یعنی پنجه
خورد و اگر غذا انفع کند همچون کوفی خورد و تا نفخ زایل شود و اگر عقلا
مودی شود و نظر کنند اگر اعتقال سبب بیست و خنثی غذا بود شل
کاه و رس و برنج و امثال این و چربای مفتح و از سبب سردی است که اگر

بسبب لزجت و طوبت غذا بود ایا ج فقیر ایا شهر یاری استعمال کنند
 هرگز این خل افند صواب آنست که سادرت کند بشورای که در سبب
 افراط جماع گفته شد و بروغن پیدا بجز نان حورش کنند یا قدری آن
 در شوراب کنند و زرده خایه را گرم کنند و با شراب بپزند و مقدار کمی بخورند
 مشک بران افشاند و بخورند و نفعتی با گوشت کوفته بپزند چنانکه
 ملوک گوشت زایل شود و آنرا صاف کنند پس باز را پیالانید و بران
 بپزند و قدری شراب مرق در آن کنند مثل یک آن بران بپزند
 پس بستانند آرد بخورند و با تسلا بران افشاند تا هر شوق و آنرا یکجوش
 بپوشند و آن زرده خایه را بران بپزند و پاشانند اندک اندک بعد از آن
 بجام درآیند و آب گرم بر خود ریزند و سر را بر روغن مورد و کل عرق بنهند
 و بخنبد و بخوابد و باید که در خواب پاشانند در سه روز که حمت و باروغن
 به بطبع **مفید** ضرر این قوی است و ملاحظه ایا اول آنست که رتبه سیب

مفرج باد و آفتاب نکند و بعد از آن کمی کنند بخورند اگر حشمت بپوش
 باشد پس بر بران اندکی ریزند و بعد از آن خورپای مذکور را در سبب
 جماع قصد پاشانند و بر سر آن قدری آبی بپزند و بر سر ابریزند و بعد از آن
 بخواب روند و اگر موضعی را اعضا نفی یافته باشد اندکی شراب میانی
 پاشانند و اگر مایش بپوشش شده باشد لابد است که گوشت جرمه جرمه
 بخورند و او دهند و جمله فاضله ابروغن مرق فرمایند و نان خشک در سبب
 ریجانی خسانند و بخورند و بر روی آب سرد و کلاب زرد **مفید**
 علامت آنست که لبوب بخورند و بادام و فندق و جنجون و حب الزلم و کنکرو
 حب القلق و مشک و فرا استعمال کنند پس اگر منفعت نرود و مزاج گرم باشد یا
 و خفاش و کثیر خفا که نفتم تناول کند اما علاج ضرر با سنگ شانه آنست که
 جوارش زعفرانی و منزو و بطوس است که علاج ضرر جماع با صلاحت است
 که سر را با لوب بپزند و طونا غلیظه سازند و باروغن مورد و مرق کنند و این بهتر است

و بار و دار نهاد و تمام جماع میندند و لعاب تخم کن پاشا کنند
زبان جماع با وجود رمل عاجش است که علاج جماع با صدام کنند و کشتن
تر با سپیده خایه در چشم بچکانند و بجهت آتش در میان دوشش نهند علاج ضرر بخت
اصحاب جماع الفاسل باشد یعنی زیر و بالا و بالا و بالا و زیر و راست را چپ و چپ
راست ایشان را باندگی در حرکت آتشی کند و چشمنجماعت مفصل در نهند
باشد چنانکه گفته شد حکم میندند و غذا اسبک خورد و قی کنند و دماغ را برغن
مورد آینه بر و غن با بویج تقویت کنند جماع مرا صاحب امراض
عصبی است که جوارش مقفورا استعمال کنند و موضع درد مندر بر غن
قطر و چند پیکر هموارن مرغ کنند و ماء اللحم قوی با شراب صوف
مفرج کرده تناول کنند و بحام بسیار رود و در آنجا بسیار قافا کشند
و پوسته سنگ و عنبر بویند علاج زبان جماع اصحاب امراض کرم است
که نیز تر بچین چپ که گفته ایم یعنی در فصل ضرر اکث جماع استعمال

کنند و غذا تخم شش و لوزینه تناول کنند و بهتر که ماء اللحم فر زده خایه
استعمال کنند و مرطبات بکار دارند علاج زبان جماع اصحاب امراض
سرد است که ماء اللحم با پیاز بر قوی که ذکر رفت است و روغن پیاز
استعمال کنند و چون اینقدر از خطا نایم که در امر جماعت افتد علاجی
آن یاد کردیم کنون بفرض اصل اشتغال نایم و موجب استراتی که بیشتر
این رفت در ترتیب کتاب ایضاح کنیم و مکی اعتماد در تمام این
بزر و جل جلاله است آن آلی التوفیق **مقدمه** بیاید است که این کتاب
مشکل بر شرط چند از سر امر مردان مثل خرمایی که این کتاب را در امر جماعت
قوی کرده اند و در لذت آن پیغرایه و از اذنیه و ادویه و معاینه و اشهر
و جوارشات و مریات و غوفات و سوحات و فمادات و قهنا
و جمولات و غیر آن از ادویه که معین باشد بر آستین شدن زبان و اصدان
از آنچه به استعمال آن مقصود حاصل کرد و اگر کتابهای دیگر که متقدمان درین

باب شانزدهم در بیان مواضعی که چربی از اسرار
 زنان نیز درین کتاب پادویم از چربی که مردان را بجماع ایشان
 عیب گرداند و در دل شوهران محبت ایشان زیاده کند مثل انواع
 و غیر آن غرض آنست که این کتاب پر معنی و مفید و جامع اسرار زنان
 و مردان باشد و مطالعه کنند این کتاب بکتاب بکرمی حاج محمود و در
 اینصاح و مختصر این دو مطلب با هم نموده و آنرا بر حسب و بنیاد
 نهادیم هر جزوی مثل ده باب جزو اول در اسرار مردان که با هر محبت
 تعلق دارد و آن ده بابت **باب اول** در مقدمه که معرفت آن درین علم
 ناکیر باشد **باب دوم** در معرفت اغذیه مفزده و ادویه مفزده زیاده کننده
 در **باب سیم** در معرفت غذای مکرته زیاده کننده در **باب**
چهارم در معرفت داروهای مکرته زیاده کننده در قوه باه **باب پنجم** در معرفت
 مسوحات و محولات و ضماوات زیاده کننده در باه **باب ششم** در معرفت

ادویه که چون تنها کند در لذت مجامعت بخواهد و قوتی کند **باب هفتم**
 در معرفت ادویه که زنان را آلتین کند **باب هشتم** در معرفت آنچه در باکست و شوه
 جماع پیرانند **باب نهم** در ذکر مقدمه که از معرفت آن درین علم ناکیر بود **باب**
اسعادت الله فی الدارین که قوه در باه بصفت انبیین و اعدال آن در
 حرارت و در طوبت حاصل شود زیرا که معنی بعد از آنکه خون مانع شود از
 متجمل شود و صورت خونی صورت منی گیرد و کثرت و قوت و لذت
 و غلط منی حسب اعدال مزاج انبیین و عدم اعتدالش باشد و اعتدال باه
 اعضای ریه بعد از اعتدال خویش تعصب قوی ارسال میکند چاه عصب
 قصب از دماغ است و بسبب اعصاب قوه پنهن و حرکت دارد و شر این
 رکهای همینرا گویند که از لذت و بیشتر این حرارت عزیز می که بخار من
 منتهی کند و تشنگی گردانند و بر میسرند و آن رکهای ساکن از خبر است و به
 آن ماده غذا به بر میسر و بدل تا تحلل یابی می آید پس گاه که یکی از این اعضا

ریه افشادی از سوء المزاج و غیره حادث شود کسب آن قبضه ضعیف
 شود و نفسش تمام گردد و اکنون باقی اعضا را نیز صحت و مرض در گذر
 اوقات تابع این اعضای ریه باشد و بدانکه نقصان باه قوت آن
 یا از قوت منی باشد یا آنکه مزاج بعضی از اعضای ریه از اعتدال خارج
 شود پس اگر از قوت منی باشد مدارک آن بجز نائی توان کردن که این
 مشتمل است از اخذیه و ادویه معجین که در راه زیادگیست و اگرند
 بعضی از اعضای ریه بود مدارک آن بجز نائی بود که اصلاح آن عضو کند
 و آنرا بحال صحت بازگرداند این آنست که شنج جبهه الرحمن آورده است
 تا دورین بعد از تقصیری کرده است و **سباب منف** باه بر سبیل استقصا را
 گوئیم نقصان باه یا بسبب منف شتوه باشد و یا بسبب ترخا و الت و منف
 شتوه باشد و یا بسبب همگی بدن باشد و گوشت روی زرد بود و عیاش
 نهویه بدن بود و اصلاح حال معده و کثرت خواب و آسایش و ترک

جماع متنی و استعمال بویایی خوش و شادی و لهو و طرب باشد و یا بسبب
 منی نایافت شدن آن بود و علامتش آنست که منی در وقت خروج اندک
 باشد علامت آنست که نظر کند که قبضت منی پیوست آلات منی است یا نه
 آن یا حارت یا طوبه آن پس اگر قبضت منی پیوست آلات منی است
 و نه آن بود علامتش آنست که منی غلیظ و حمام سنگنا را از اخذیه نافع است
 باخذیه مرطبه مثل سیاه و شهابی همزوج و غیر آن باشد و در وی محتسین
 سودی عظیم دارد و اگر سبب برودت آلات منی باشد علامتش آن بود که
 منی شوری بیرون و چربی کرم نافع بود علامتش بخیل بر ورده و مجلوب
 و مجونهای کرم نافع بود و اگر سبب حرارت آلات منی باشد علامتش آنست که
 منی غلیظ باشد و آبسانی بیرون آید و چربی سرد نافع بود علامتش بخیل بانی
 بود که حرارت کند مثل کچن شیر کاه و مان و دوف و ماتیان و غیر آن
 و اگر سبب طو بات آلات منی باشد علامتش آنست که منی قیق باشد علامتش

خشک و غذای ناستن چون غلبه‌ای خشک و مایه‌ای خشک و آب مایه‌ای
 و یا بر سبکی منی قلت حرکت آن و یا بافتن و جفت بر یکدیگر انداختن
 است که منی پاره و فاسد و غلیظ بود و علامتش آنست که برای گرم شدن
 رزق منی معجونهای گرم نماند و نمایند و قهقهه‌ای گرم شده و حولات گرم استحال
 نمایند و یا سبب جماع و نسیان نفس از او انقباض اعضا جماع از این
 استعمال مسجوت تولید منی بود و چنانکه در فاطم تولید شیر نمیکند علامتش
 منی ترکب جماع کرده باشد و بنی طرا اندیشه آن نگذراینده باشد و بنی
 حیوانات دیگر چون سب و خرس نظر کند و مانا کنسب العینه شفیقه اجته
 این معنی منع کرده اند و استعمال روغات و دلوکات و ادویه با هیله نافع
 بود و یا سبب نسیان منی باشد مثل در مریع و تقوی و یا سبب استغلوله
 منبغضیه یا غنیمت باشد و یا سبب آنکه تو کم کند که مباد اگر قضیه منبغض شود و غنیمت
 که بیشتر از آن وقتی دیگر اتفاق افتاده باشد تا به وقت که قصد کند آن تو کم

در هر تنی خشک شود و آلت از کار افتد و وقت باشد که این معجزه اجزای معده
 کند مثل آنکه گمان برود که او را جادوئی کرده اند و درش بر جماع سبب قط شده
 باشد و علامته آنچنانکه بعد از انقباض هر شو و علامتش آنست که از کینه توهمات
 و لغت آن دفع کنند پنهانی مناسب یا سبب ضعف دل بود علامتش آنست که
 حرارت در ریه بدن ناقص بود و بنفشه ضعیف بود و حکام ترس و خجالت جماع
 نخواهد کرد و یا سبب حرارت دل بود علامتش خفقان و خشکی باشد علاج این
 قسم تقویه دل و تعدیل مزاج باشد تبدرهای کتب طبی که بدان نحو است و یا
 سبب ضعف معده و حکم بود و علامتش که قوه شهوت طعام و عدم نظم و با
 علامات آنست که معده و علامتش آنست که تقویه معده و حکم و اصلاح حال ایشان
 کنند و ادویه علاجی که در کتب طبی مسطور است و یا سبب ضعف دماغ باشد و علامتش
 آنست که سفل و باطن تیره باشد و حرکات تن و اعضا کران بود و علامتش
 تقویه دماغ کنند و آن در کتب طبی نور است از آنجمله که انداختن و تقویه

نشود و علامات و علامات آن در کتب طبی شرح مسطور گشته و اما خاتمه
 آنست قضیب تشنه یا بسبب صنف جله بدن و علامتش آنست که پیش از گرسنگی
 شود یا بسبب آن بود که در تنی جماع کرده باشد تا قضیب مصلح شود یعنی با پیش
 جلد و بار یک شود و علامتش آنست که قضیب را بشویش بسیار با باده آب کم
 بسیار بران بریزند تا مسخ شود و بعد از آن رفتن طلی گشته و یا قضیب باده
 و نفخ بود در اسافل بدن و علامتش آنست که تن قوی بود و هضم کشته میم
 باشد و منی بسیار و انتشار بکلی طبل نشن باشد بلکه قهقهه یا نجوای بکلی نیست
 نفخ بسبب هم حرارت بود و علامتش آنست که در حالت گرسنگی و انجم طعام
 از معده بعد از حرکات و استعمال دوییه گرم انتشار حاصل شود و علامتش
 بخفیات بود و اگر طفت نفخ بسبب عدم رطوبه بود و علامتش آنست که در تشنه
 و عقب اکل و شرب بهتر باشد علامتش خف طیب و ناول و تنفحات مثل قل
 و نحو ذلک نیز آن و قری و آری پنی و داروهای معتدل بود و یا بسبب ریت

اصحاب تشنیه باشد مثل فایح و علامتش آنست که منی بسیار باشد و تشنیه
 سهل و خروج بود بی آنکه تشنیه تشنه گردد و در آب سرد و بار چشمتنقص
 نشود و حرکات او ضعیف بود و آنچه بوده باشد بر اثر تشنه شود پس اگر تشنه کمین
 باشد و قضیب باریک و پرمشده شده باشد آنرا علاج نیست چه بهتر بر
 که کند نافع و منجی باید اگر تشنه شود و علامتش علاج فایح بود و قهقهه یا تشنه
 گرم کند و مسوحات و محولات مستحق حالیا این قدر نیست و احتمال
 بر سبیل اختصار اسباب صنف باده ایراد کنیم بعد از آن باز گردیم آنچه
 گفتیم نمودیم اما زیاده و باده بطعام و مشارب حسن ریاست حاصل شود
 چه غذا را در تولید منی داخل مشیر از دارو و یا بود چاکر دارو منی نیز از باده و باده
 آورد اما سبب بمنزه فاعل باشد و غذا بمنزه ماده است پس که خواهد که باده
 و مشارب مذکور را معلوم کند و بدان محیط شود لابد است که در غذا و باده
 جهت زیاده شدن باده سازد و صفت جمع شرح یکی آنکه باده را غلیظ

بودیم که نیز غذا باشد بکم که مفضل باشد در حرارت و رطوبت
تا طبعش ملایم طبع منی بود پس اگر این صفت در یکبار و جمیع شود مقصود از آن
حاصل که در ترکیب احتیاج نیفتد و اگر بر سه یکجهت اجماع نباشد لازم آید
که در چهار سه جز در یکبار و غذا اجماع باشد و الا غذا و داروی ترکیب کنند که
مستجمع و ضامنش باشد و از جهت تفهیم مثلها ایراد کنیم تا مطالعه کنند و در
دستوری باشد که بر آن قیاس ترکیب کنند به آنکه در خود دهر و وصف
جمیع است زیرا که غذای بسیار دارد و منفی و موله راجع است و طبعش در
حرارت ملایم طبع منی ازین جهت زیاده است در راه مطلق و بحین تنفیذ بیشتر
که مستجمع بر سه وصف است و در باطلاد و وصف مستجمع است زیرا که نیز غذا
و باه را غلیظ میکند پس این صفت زیاده است در راه اما بسبب طبعش
در حرارت ملایم طبع منی نیست قمار است و فصل مطلوب پس هر که با قنادر
غذاء باه استعمال کند باید که بدو چیزی اضافد کند که او را حرارت معده

در باد بکشد کتابت شملت بر فصل که بابت کسی ادویه اغذیه زیاده
 کنند باه خوابد کاین فصل است که شود و یاد کرد با بوقت ترکیب
 عاجز نشود **فصل** در معرفت دویه کرم و غیره که باه را زیاد کنند آن
 اینست در فلفل و اجنسی قر فلفل فلفل سفید فلفل سیاه و انجمان
 انکه قط شیرین شکر مغاثر حرف صفت کرم و خوشی خایه خرد تر
 حب تلخ زهره گریختن بوزیدان لبه پخته تر خپش اینون
 شمشاد تخم انجیر و غفران کببه قنطاریون لسان العصفی
 کرده متفقون پنج کوسش ناسته و دمانا سنبل قاقله تخم شمع
 تخم خربزه فاوانیا پوست ترنج خویله الثعلب عود هندی تخم کتان
 تخم پست تخم جرجر قند جاوشیر کند زنا رسک شافق و پیون
 سعد مسک عنبر فلاح الاذخر پرزد خشت و تر تخم پازنه
 خرفه بهمنن تودری مصطکی سیاه پیر شیر به سوسمار آبی که

آه تاشه در آن انداخته باشد **فصل** در معرفت دویه کرم و غیره که باه را زیاد کنند
 در باد و آن و غن کرکست و روغن بلبان و روغن نارین و روغن
 ترنج و روغن نارنگ و روغن زیت مغول و روغن شیره و امثال آن
بسم در معرفت دویه کرم و غیره که باه را زیاد کنند و این است
 بادام و شیر و خرما تر و میون و زرد خایه پخته و کنگر و جرجر
 و حب البطم و پسته و فندق و گردکان و شمع و پازنه
 بریان کرده و بخورد و لوبیا و حب الصوبه و روغن کافور و پازنه
 انکیشن جرمندی بضع با در و ج کف قفقوز کج پوت کنند
 را زبانه کوشته تیره نکند با قلا و جملان و طم خایه خروس مانی
 بریان پشیر آنکه سرد شود و مان کندم با پیره که کاش معتدل باشد
 و شیرازه کوشته و پشیر و منوش و خایه و بطن من و مرغ خاکلی سمن
 و کوشته مرغابی و نه و شکر طرزد و فایند و شراب شیرین

آن را غنچه و شکر به کوبیده و با **صفه** خاکی که باه را زیاد کند
 بکوبند و با قلا و پاز سفید و شیر تازه و پخته چست کند و مرا شود و شیر را
 صاف کنند و بعد از آن خود و با قلا و پاز را مرا و نیک بپزند و
 بگویند تا مخلوط شود پس بپزند زرد و سفید بر آن اندازند و حسیط
 کنند که نوزد بلکه آنرا پاک بردارد و بخورد که درین باب **صفه**
 خاکی که دیگر بکوبد و با چوبه و خود و لوبیا و پاز سفید و تمام بریان کند
 چنانکه مرا شود و بعد از آن او را نیک بکوبد پس همان زرد و سفید بر آن
 اندازد بعد از آن قدری پهل و پیله مرغابی در آن کند پس آنرا با مرغ
 ریت مغول بریان کند بریان کردنی سبک و بر سر آن ادویه گرم
 بکشد و سفور اگر یافت شود بپاشند و بخورد که درین باب **صفه**
 اسفند باچی که باه زیاد کند بکوبند مرغ و مسمن و خود و با قلا و لوبیا و مرغ
 را بکشد و با باری بریان کند پس آن خود را با پیله مرغ بکوبد و بعد از آن شکم

بکوبند و باچی که بپزند و آنرا اسفند باچی تر بپزند و بکشد و سفور اگر یافت شود
 با او چینی و پختل و دار و کرمهای دیگر بپاشند و بخورند که بخت نماند
صفه هرینه که در باه زیاد کند بکوبند و با بخت نماند و در یک
 سفالین کنند و پختن بچیک آن با قلا و خود و لوبیا و آن را نماند
 کنند و نیک بپزند و بعد از آن صاف کنند و بستانند و غصاء آن
 و دو جز و از شیر کاه تازه و یک جز و از جوز مندی چهار یک شیر و قدری پط
 و مرغابی بر آن اندازند و گوشت پط مرغابی بر آن کنند و بر آن اندازند
 تا هر سه شود و بکشد اگر بکشد سفور کنند بهتر است و بخورند که بخت نماند
صفه اسفند باچی هم درین باب بکوبند و زرد و سفید و با آن اسفند باج بپزند و
 با آن خود و باری بسیار و قدری خولجان و زرد و سفید و دار و لوبیا و کرم مطب
 کنند و بکشد اگر دست دهد بکشد سفور کنند بهتر باشد و بخورند که بخت نماند
 نافع است **صفه** قلعه که قوه باه را زیاد کند بکوبند و با پاز سفید و شیر بکشد

و پرنده با دغن رنیت یا روغن کاه و بریان کند **صفت** باریکه گوشت
 فرجیت که مو بر نیا ورده باشد چنانکه توان خوردن و آنرا بوج کنند و پاک
 کنند و اندام او را جدا کنند و باین روغن ها و پایز بریان کنند پس
 و لوبیای سبز با تخم سفید جو و جزو کرده بمقدار حاجت بر سر آتش کنند
 قدری آب در یک کنند تا در آن آب بچنه شود و مته اگر در سبزی
 در چینی بکند و بخوان نیم درم و آنرا خورد و بکوبند و پرنده و بعد از آن
 دیگر با مکن سفوف خوش کنند پس پایز و نان میدوه فطر افتد که تواند
 خوردن ترکی کنند و بدان ترکی کنند و بآن گوشت که بترک خورد و باقرا
 بیاشامند باینست شایسته و نافع بود این شغل **صفت** قلینه بکر که
 کرده را قوی کند و طبع را نرم دارد و تن را سارنگار بود گوشت بزره
 فرجیت که خواهد و برابر گوشت پایز داخل کند و با مکن سفوف
 خوشند پس بکند و در چینی نیم درم و قفل و نیم درم مار شکو قهقهه

بر سر آن قند کنند و بانان میدوه فطر خورد و با دوشبها کاه در خود
 عجب پسند چنانکه به چوت نمیده باشد و چند آنکه خواهد چوت کند
 و با شطام بود **صفت** هر سه که از قرا با دین شیخ نجیب الدین علی
 که در راه زیاده کند بسیار بکند که ماکره مهر و س و آنرا در آب بپزد
 پس بکوبد و عصر کند و از آن عصاره بکوبد و بستاند و از شیر کاه و نان
 جزو و از آب جوز مندی مقدار چهار یک شیر و از ببط افتد که آنرا بپزد
 کند بر آن اندازد و از گوشت بپزیران کرده با آن عصاره نیم
 و مته پرنده را هر سه شود و بخورد که در این باب بغایت نافع است
صفت غذای دیگر بکند در زده خایه چمرشت و مکن سفوف خوش سوخته
 بران افشاند و بخورد و اگر اینرا بخورد که در این شغل اتمه باشد **صفت**
 خاکینه دیگر بکند و خایه مای تازه و آنرا بریان کند و بچنانکه کرم شب
 با پایز نیم بخورد که این در مجامعه زیاده کند زیاد کردنی بسیار و اندکی

مایه سرد بخورد **صفت** کپردار خوب و آب پیرد و بر دهن کاه و بران
 کند و زرده خایه چند عدد در آن اندازد و بخورد که بجاست نافع است
صفت غذای دیگر کپرد گوشت بره و جرو پا ز سفید کبک و فودی
 عود و دارچینی بر آن اندازد و بپوشند تا نیک بپزد و مهر شود
 و این غذا بسیار خورد و امان کند که نافع است **صفت** غذای دیگر کپرد
 بچه مرغ خانگی و زنجیر کند و خواهر پستاند بخورد و با قلا و لوبیا و آنرا
 بکوبد و پیاز پاره پاره کند و به مرغ خانگی یک بچه مرغ خانگی و آنرا
 بپزد و یا آنرا خوش خوش کند و بر سر زمان سفید اندک نمک و آنکه
 خمر را به نهد تا آن آبرو فرو برد بعد از آن آن را با آب و بخورد و
 بعد از آن شراب غلیظ تناول کند و با نیک کند و خفوف غذا را
 کم کند و اگر یافت نشود بدل او اندک تخمیل داخل کند که نیک است
صفت هر شب که بپزند اسهال و منی بپزد و دشت طرز یاد کند

بنا کند کمند مهر و دوس که گشت فریب دهد و را به هم نزد تا خوب باشد
 پس بار دیگر کا و ناره بچندوی آب جویزندی نیم چند و به هم بپزند
 و در یک کند و اگر آب جویزندی نباشد و سیر مرغ جویزندی و پخ
 سیر به بطایع بپوشند پس این بر سره را پزد و چنانکه بپزد پس آنرا که
 این شش و آب بر سره داخل کند که به هم آمیخته شود پس این را در آب پیچ
 درم خولجان نیم درم و خورد و کوبد و بر سره بر سره کند و به شش
 بخورد و به ششگاه در خوشین قوی عجب بیند چنانکه بر روز کار خود
 باشد **صفت** قوی دیگر کپرد و دیون و خورد کرده پزد و بمقدار کفایت آب
 و پزد و بر دهن کاه و بران کند و دود و زرده خایه بر روی آفتاب پس
 بدارد و چنانکه بپزد و بخورد و چنانکه آبرافوه باشد و مجامعت
 تواند کرد **صفت** دیگر کپرد پیاز و مایه تانه و روغن کرکدن بر آن
 کند و با نان میوه بخورد آب پشت زیاده کند و در جاع قوی عظیم هر

غذای دیگر بگردان و خایه مانیان مقدار سه سیر و بروغن کزک
برایان کند و پنج عدد خایه بروی افکند تا بریان شود اگه تنگ
ستفوق خوش کند و بانان فیلر سیده بخورد پس کار جماع شروع
نماید تا پنج ساعت و بعد از آن قوی عجب **سفت** غذای دیگر است
رژده خایه و بکست سفوف خوش کند اگه مقدار نیم سیر گوشت مرغ طباطبائی
بجوید و بروغن کوسفند بریان کند پس نه ده خایه را بروی افکند تا
بریان شود و بانان فیلر سیده بخورد بعد از آن شراب بکافی مقدار
صدم بخورد و بعد از غیاضت در خود عجب **سفت** غذای دیگر است
نخم مرغ خاکنی یا خایه بطیست عدد با بکست سفوف خوش کند اگه
بمن گوشت را بساطور خورد کند و بروغن کوسفند بریان کند
و نه ده نخم مرغ در وی افکند پس مقدار سه سیر شکر طبرزد کوفته بروی
افکند و بخورد هر چند که خواهد جماع کند هیچ خست در اعضای **شیرین**

سفت غذای دیگر بگردان و خایه مانیان مقدار سه سیر و بروغن کزک
برایان کند و پنج عدد خایه بروی افکند تا بریان شود اگه تنگ
ستفوق خوش کند و بانان فیلر سیده بخورد پس کار جماع شروع
نماید تا پنج ساعت و بعد از آن قوی عجب **سفت** غذای دیگر است
رژده خایه و بکست سفوف خوش کند اگه مقدار نیم سیر گوشت مرغ طباطبائی
بجوید و بروغن کوسفند بریان کند پس نه ده خایه را بروی افکند تا
بریان شود و بانان فیلر سیده بخورد بعد از آن شراب بکافی مقدار
صدم بخورد و بعد از غیاضت در خود عجب **سفت** غذای دیگر است
نخم مرغ خاکنی یا خایه بطیست عدد با بکست سفوف خوش کند اگه
بمن گوشت را بساطور خورد کند و بروغن کوسفند بریان کند
و نه ده نخم مرغ در وی افکند پس مقدار سه سیر شکر طبرزد کوفته بروی
افکند و بخورد هر چند که خواهد جماع کند هیچ خست در اعضای **شیرین**

نهج چربیت **صف** جوزابی دیگر که باه را زیاده کند بگردان زفان سفید
 و از شیرتان ترک کند که مثل آن شکر آب جو بندی کرده باشد و آنرا در
 نهد و بخورد **صف** حلوانی که مدی را قوه دهد و منی بفراند و ضعیف را شست کند
 بستاند یکطل عسل و یکین آب پارسینه هر دو را در پاتیکه کند و آتش
 نرم نرم کند تا نیم قوام کرد پس شش روزی درم از آن بخورد و ضعیف را
 شست کند و منی بفراید چنانکه نهج چیز دیگر حاجت نیست **صف** دیگر بستاند
 ده طل شیرتان کا و او را زکا و زرد باشد بهتر و درم بخورن بآن سفید
 دروی کند و هر روز مقدار سی درم نباشد تا بخورد **صف** حلوانی دیگر و این حلوان
 کسایز شاید که فراج ایشان کرم نباشد و کرمی احتمال نکنند و سخت با
 قوه باشد بستاند شیر کا و تان دور طل و ده درم دایر پنی دروی افکند و هر روز
 قدی پس از طعام بجای آب بخورد و کباب در خشت بچیند که ذکر
 رفت هر روز شراب خوشبوی نیم نعل غایر و یک شقه بران مو طبع نماید

اندر مگر هیچ چیز دیگر احتیاج نیست و اگر نیز بسیار مجامعت کند غلطی را
 ریشه نماید خصل انحصار این عمل را شاید بگرد و نخورد سفید در آب
 بچیند تا برود پاتیکه پوست انوی باز کند و بروغن کا و بریان کند
 چنانکه هنوز دسب خورده بگوید و چندان نخورد مغز جلعون تا زبانی
 بگوید پس و چندان عسل دروی کند و با کچنه بهم میزند تا آمیخته شود
 و بقوام آید پس فرزند و هر روز پس از طعام و شبانه کجا میرود
 بمقدار ده درم و این جنس خوب و نافع است حلوانی دیگر که غلط
 آورده و قوه کجا مقه زیاده کند بگرد و نخورد سفید نقشه و آنرا بگوید و مقدر
 ده سیر از آن در پاتیکه کند و یکین شیر تازه و ده سیر روغن کا و دروی کند
 و شکر طرز آن مقدار که او را شیرین کند دروی افکند و بچینه میزند تا آمیخته شود
 و چیتا کاند تا هنوز که قوه دار و نرو و پس از کند و در خمره کند و هر روز
 پیش از طعام و پس از طعام ده درم بخورد و سخت نافع است و تجربین است

صفحه بریره را که کرده را قوی کند و منی پزاید و نثط پیاورد و کرز
چند آنکه خواهد و آنرا تراشد و در ستوی نو کند و در تنوری نهد که سخت
گرم نباشد و یکشب بگذارد و روز دیگر دو وزن کرز انگیبین منقح با کرز
در پاتیکه کند و آتش نرم نرم میکند و بستاند و بخنبل و قاقله و جوز بوا
و داری پنی و خولجان از هر یک یکدرم و غفران سه درم و سنبل الطیب
و مصطکی از هر یک دو درم و مشک و عنبر از هر یک یکدرم و خوردن
و در جوش آخرین در عمل افند و نیک بر نم زند تا آب جوشه شود پس آنرا
در غره کند و یک هفته سر بسته بدارد و بوقت حاجت پیت درم تا دمی
بکار بر نهد که سخت نافع است **ن** شرابی دیگر ستاندا از آب پیاز
سفید و آب نارچوبه و روغن و شیرین از هر یکی جزوی و از تخم جرجیر
و شلغم و تخم کرز از هر یکی کنفی تخم را بکوبد و در آبها و روغن اندازد
و آتش بجوشاند و صاف کند و بچنان گرم بموقیة از آن بیاشاند

مجموعه قوی تمام دارد و انعطاف آورد **س** شرابی دیگر بر این شغل
بگردم شربت یکگفت شیر تازه و مقداری آب در یک کند و آن تخم
دری اندازد و بجوشاند چند آنکه آب نیست خود و بیاضا که منی پزاید
و جوش **س** شرابی دیگر که شربت است این شغل را بگردم و شراب انگیبین
سه انگیبین سفید بگردم و در پاتیکه کند و بجوشاند تا آن وقت که کنش
پاک برداشته شود پس باری در بخنبل بگردم و قاقله و جوز بوا و قنقل
و داری پنی از هر یکی درم و عنبر و مشک و عود از هر یکی دو دانگ و غفران
سه درم اجزاء را خورده و در جوش آخرین در عمل افند پس بگردم
و با پلاید و در غره کند و شربت از وی سه درم با نیم نعل آب مخمروج
کند و بخورد این شراب معده را قوی کند و کرده را گرم و سلسله را فرو
س شرابی دیگر بپارد آب نار شیرین و شلغم از هر یکی برابر و آنرا
بیز بکشد شراب بمانی صافی داخل کند و بجوشاند و صاف نماید و بخورد

بر روز پنجم شانه و نیم من شراب مثل بر سر آن میگذارد و میخوشاند
پس هر روز این مصاره را ده سیر شند پاکیزه داخل کند و بخوشاند
پس با درخت خنبل و قاقله و جوز بوا و قرقفل و دارچینی از هر یک نیم
مست و عنبر از هر یک دو دانگ بچنان درست دریاچه کنند
ببندد و چون در جوش باشد در فکند تا قوه در شراب دهر پس بکند
و اندیشد که در شش و درم با ماست و درم باب میزد و بخورد
که معده را قوی کند و حرارت غریزی برافزود و قوه باه را بقوه بود
و شیخ عبدالرحمن گوید که آنچه تجربه کردیم از اغذیه که مفید و گریز است
بغایه سلسلت است که تخم جرجر را بپزند و با زرد بخته نیم پخت
و شیر تان پاشند و گفته اند که چون بکشد خروس در زمان بسیار از
ذبح کند و آنچه در شکم بود بپزند و از آن یک پر کنند و در سایه بپاویزند
تا خشک شود پس آنرا یک بوبند با استخوان بهم در قارو کنند

و کاه از زرد بوقت حاجت مقداری از آن با شیر تان پاشند
عجب پند **دست** دیگر بگردشیر کاه و نان یک برطل و روغن کاه و یک برطل
عسل یک برطل و مجموع آن آرد و بخورد آغذ ز میند از ده که آنرا اغلیظ
کند و بچون لوق شود و هر روز از آن مقدار جوینی تناول کند
و سه روز جماع نکند پس از آن عجایب پندد اگر خواهد که این شراب
سازد قدری شیر تان اصله نماید تا فخر بود **دست** شرابی دیگر بکشد
یک برطل شیر کاه و تازه و ده درم شکرو یک برطل بخورد و نیم برطل مشک هر دورا
کوشتد در شیر بچسباند و بخورد و بر سر شراب نیز بخورد و ده روز که سخت
نافع است **باب چهارم** در معرفت داروهای زیاده کشته دریاچه
معاجین و جوارشات و مریات و موقوفات بدانکه او میفرستد
که این فخر است بپخته بود ذکر کرده شده و داروهای مرکبه معاجین
و جوارشات و موقوفات بحسب آنچه این کتاب تمام کند یاد کنیم آنرا

در چاه فضل ماوریم **فصل** در معرفت ادویه مرکب که از معاجین و غیره
صفت دارویی که در باده زیاد کند و میز را بسیار بگرداند و تخم را زایل کند
 و تخم جرب را نیز یکی بمشغال هر دورا با یکدیگر بکوبند و با شیر کاه و خمر کنند
 و بچند باقلا جتها سازند و از آن بمشغال تناول کنند و بجام دهند
 و تن را بر سر که دروغن زیتون و عصاره غلبه ترنج کنند که
 این بخت نیست و محبت **صفت** دارویی دیگر که در آب پیان سفید
 بکوبند و از آن کمین صافی و جرب و آبش نرم بزد و آن عسل درشت
 خواب ملقمه بخورد امواج را بجای سر و نافع است **صفت** دیگر که
 عاقوق و تخم آنجریه و فلفل از هر یکی مشغالی از حبس و مشغالی و تخم کرز
 و حرفی و پنبال از هر یک و مشغال بن همه را بکوبند و با آن کمین صافی
 خمر کنند شربتی و مشغال **صفت** دارویی دیگر که درین شغل فعل محبت
 عجب دارد که در حنک خشک آنرا میباید با باده از آب خشک

انزال آب در وقت سائیدن تا شل از آب بماند باشد بعد از آن
 بمشغال از آن بتاند و دو مشغال بمشغال نیم مشغال شکر طبرزد و کمی
 عاقوق و حامه را بکوبند و بپزد و با آن کمین صافی که در آنجا بمشغال
 پیورده باشند خمر کنند و شربتی از آن و دو مشغال بود با غلبه
 شیر تازه و این را نظیر نیست **صفت** دارویی دیگر که در آرد نخود
 سفید چند آله خوابد و در آب جرب چربیان و چندان بکند که تا
 بر وید و آنرا خشک کند تا بش نرم و باروغن کاه و بریان کنند پس
 بکوبند از آن بمشغال از تخم جرب و حب الفص و بر هر یک سه درم همه را بکوبند
 و بپزد و با آن کمین صافی بچشانند و پامیزد و پنبال کرم خرقه بر
 اندازد و در حبس و فلفل و مصطلکی از هر یک بمشغال و بر هر یک و بر دارد
 و دروغن با کیزه کنند شربتی ازین دار و دو مشغال بود با آب بکرم بشیر
 کاه و آن **صفت** دارویی دیگر که در مجامعه نظر ندارد و کوه روی صفت

کند و معالج جگر نافع بود بگردلیش که بوی مندی و بلیله و آرد فلفل
 و دار فلفل و تخم پیل و سحاح شیطیح و پوست ترنج و سولش سوزن و قهال آهن
 و کجند مقش از بوی کیشغال همه را بگو به و بپزد و باروغن کا و بر بکشد پس
 با انکپین صاف کند و شربتی ازین دار و روز اول یکدیم روز دوم
 دوم روز سیم درم و پنجمین تا روز هشتم این دار و بغایت نافع است
مفت داروی دیگر که شهوة زنان و مردان را بر آید انداختن آن کس که شهوة
 منقطع شده باشد سود دارد بگردلیش و تخم خندوقا و تخم قن و تخم شلغم و تخم
 در دار و تخم باز سفید تخم خشخاش و تخم جرجهر و تخم انجرو و خضبة الثعلب که
 و شغال نیم کرده تنقو و علك البطم قط شیرین بصل الفار بریان کرده از
 هر یکی کیشغال و نیم و فلفل سفید و کجند پوست کنده و دار فلفل و تخم پیل
 و فهران از هر یکی کیشغال مغز خر و س بچه شغال خایه خر و س بچیان
 مغز بزره شیر خوار پنج شغال ناپیش بوطا و گوشتش و آن نوعیست از ماهی

بر یکی کیشغال و نیم کیشغال و نیم پشانی شکر اکو به و قنده و علك الانباطرا
 با چیشغال انکپین صافی بکند از اندر کهار از مغز نا و خایه پاک کند
 و تمام را بر مس لایه اندازد و بساید و بعد از آن غیر کند و از جهت غیر کردن
 که بر بیکر انکپین حاجت افتد بقدر کفایت زیاده کند و آنرا در مغز کند
 سرش بتوار کند و چهل روز نکشد و بعد از آن باز کند شربتی ازین دار
 کیشغال بود با بکوفیه آب جرجهر یا شیر کا و نازه یا ماء الصل و سیرا و **سفيد**
 خور که بخورد و باز روز و عن کا و ساخته باشند و این دار و در غایت
 در آنچه ذکر کرده شد و شنج عبد الرحمن گوید که این نسخه را برای یکی از امرا
 نوشتم چون بساحت بکار داشت از عجا مته جری عجا پیش آمدن کرد بغایت
 پسندید شربت و همیشه ازین شکر میکرد **مفت** داروی دیگر که مردان و زنان
 قوه در در می بخت بگردلیشغال تخم جرجهر و قن و قن و تخم لجان و تخم کلن تخم
 کندای بطلی و تخم پیل و نشسته از هر یکی چپا شغال جله را کوشه و چپته

و با کمپن شمشیر کند و شترتی ازین دوشغال بود با شتر کاه و ناله یا با
صفت داروی دیگر که گنج زباده کند بگرد جو زبوا و تخم شلغم و دار فلفل
 و قاقله تخم هر چه و قرقفل و خولجان سه را در هم بیاورند و بر دار و شترتی ازین
 دارو کمبغال بود **صفت** داروی دیگر غلب الفلفل و ملوک را شایه و کشتی شل
 این مزیده بگرد و عود هندی و کافور و زعفران و جوز بوا و قرقه و قرقفل و
 صندل و سنج و عیند و فلفل و داجینی و نارنگش و ساج و شیطرج و صیل
 الفلفل و آمل و انار و آمل و بکر و خرب سیاه و سندر و سن کندران هر یکی
 چهار شغال شکر طرز و شمشاد شغال هر یک اجد اکانه بگو بد بعد از آن
 همه را با هم بیاورند و با کمپن شمشیر بشود و بر دار و دود خمره پاک کنند
 و شمشاد کشت یا بعد از آن شترتی ازین دارو کمبغال با آمل الفلفل کاه
 بغایت نافع است **صفت** داروی دیگر بگرد آب شست که کوفته و نشسته
 باشند بگردل شتر نان چهار طبل و هر دور چندان بپزد که نیمه آمل بپزد

شتر شمشیر یک طبل و نیم و بران اندازد و آتش فرو گیرد و بکندار دما سر شود
 و هر روز از آن بخورم بخورد و اگر این دارو را بپزی که قوه و شتر و شمشیر
 نماند باشد استعمال کند بحال خود باز آید **صفت** معجون که در جراح ریخته
 و منی بسیار گرداند و شیب سخت کند بگرد و جویندی بخورم شغال کرم
 و تخم کیدرم و هم بپزد و در هم حب الیون دودم و داجینی نیم درم قرقه
 کیدرم نیمه که کوفته و بچینه با سست درم روغن پسته چرب کرده با
 چار و قیه کمپن صافی بشینند با باد و وقیه فایند محلول با شکر سفید
 بعد از آنکه و را حوش نیند باشند بر دارند و در خمره کنند و شترتی ازین
 دودم باشد با آب کرم **صفت** معجون لبوب که بجا مقه زیاد کند و نیز
 بسیار گرداند و غوطه بر آن گیراند با دام و فندق و مغز جوز هندی و حب
 الصنوبر و حب الزلم و حبه اخضر ابرو و تخمیل و دار فلفل و نارنگش
 از هر یک ربع خرفه فایند که حاشه با آب آغشته کرد این دارو را با آب شسته

و شبانه و با مداومت کاندک میبشد **سنت** همچون کندری بستاند
 نشسته و سنبلی جوز بو او عاق و قرقا و قله دار چینی از هر یک نیم
 کجذ سینفد مشت درم بمدرا کوبد و با انگلیس همچون کند شرتی این
 دارو سردرم باشد و سخت نافع است **سنت** همچون دیگر بستاند
 فلفل و خور د بید و هر روز یکدرم با پانزده درم روغن شیر یا
 پانزده درم روغن کاه و جوز و معنی قوی کند و منی بفراید و قوه دهد
سنت داروئی که در اوقات دهر و فقیب است کند یکدرم در روغن و زباد
 از هر یک نیمدرم مروارید ناسفته و لید و ابریشم خام از هر یکی یکدرم
 بهمنین و ساج هندی و سنبلی و قاقا و قله و قرقفل و خرمیس و انیس
 هر یکی نیمدرم و زباد فلفل از هر یکی دودانگه کشک یکدانه
 این بمدرا خورد کوبد و ابریشم را بمقراض ریزه ریزه نماید تا چون کبود
 و مدرا با انگلیس باشد همچون کند شرتی این نیمدرم بود و این شرتی

نام است و نیکو از پس این غذا فلیه خورد و خولجان و قرقفل بر آن فلیه
 و از پس فلیه شراب خوشبو بکار بردن است طوقه افزاید **سنت** دواء
 الحک نوع دیگر بستاند خشک خشک و آب خشک تر سفت تر بباروز
 پرورد و آتچان بود که آب خشک تر را بکند و خشک تر از آن است
 اندازد و در آفتاب نهد چندانکه خشک شود و بار آب خشک تر از اصل
 تا سفت روز پرورده شود که بسیار دقا و قرقا یکدرم و نیم خشک پرور
 یکدرم و پنجاه دانه نیم شکر طبر زده درم همچون کند و جوز و کیفه
 شراب خوشبوی صفت و اما خنجر بر سر آن بخورد که نافع بود و چند آنکه
 خواهد بجهت کند که بسج برخی بوی **سنت** و بعضی طبایعین گفته
 بیارند خشک پرورده یکدرم شکر طبر زده سفت درم سپندان نیم درم و پنجاه
 سوده دودانگه شرتی این چار درم بود یا شیر تان یا آب کرم **سنت**
 همچون دیگر بستاند و قوی سرخ دو درم عاق و قرقا یکدرم خورد کوبد و مدرا

باصل همچون کندی شربتی ازین یکدم بود با پست درم ناسی نیم پند
 مرونه شنبوی این همچون سخت نافع است **نفت** نوع دیگر که
 عروق را زرد اند و شیب سخت کند بیارد منزه بادام و منزه طبعون
 و حب القلقل و حب الزلم و حب الحفر او پسته و کجند سفید و شفا قل و
 کونک است سفید و تو در قین و همچنین از هر یک ده درم همراه خور و کجند
 دارو باشد طبرزد خور دایم پاییز دس آب تر چنین همچون کند و شربتی
 ازین دودرم بود و بغایه نافع است و شایسته است مر این شغل **نفت**
 همچون دیگر که منی تنه اید و آلت سخت کند و قوه تمام دهد و این از شراب
 انبات است بستانه طایفه خند که خواهد در آب یا شیر کرم کشاید و روز
 بنیانه بس آن آب را زوی پرون و پوستش باز کند و در عمل صافی نیست
 یوم آنکه از وی مقدار ده درم باشد بخورد و چند آنکه خواهد چای کند **نفت**
 همچون دیگر که کرم مزاج را شاید چون بر جای موقت باشد و این از کرمکوتا

انبات است بستانه تخم بی برک یا با برک پست درم یا سی درم و با شراب کنوی
 بخورد که سخت نافع است **نفت** خلکی که چون بخایند در راه زیاده کند و غوط
 قوی پیدا کند و شتوه جماع برانگیزاند و این خلک را از زمان پرون
 بناد و ز غوط فرو نشیند و این خلک را بعضی از ملوک استمال کرده اند و این
 قصه در ارشت از خوف اطاعت و طاعت است از ایراد آن اختصار کردیم این
 اسرار خفیه تا معلوم باشد و سرکار نبوده الا کانی را که مرطوب باشد
 بکرم و بلاد و آنرا منقش کند و دانه اش را بپندازد و پوست آنرا خور کند
 و در یک مین یا سنگین نهد و از روغن بطم مقدار آنچه او را پوشاند
 بر سر آن ریزد پس بستانه کند ریت درم و نیکباید و در یک سیر
 آن اندازد و آتش نرم نرم در زیر آن برافروزد تا نیکباید انقضای شود و آنکه
 بر سر و قینه از آنچه در یک باشد نیکباید محمودة زرد بپندازد و چون منقذ
 شود فرو گیرد و در ظرفی آغشته نهد و بوقت حاجت مقدار یکدم از آن

که در نجایه در حال غوط تمام پیدا کرد و چون خواب که غوط باز آید آنرا
 از دمان باز کرد و هر بار را سه بار استعمال توان کرد بعد از آن کباب
 بناید و بد آنکه وقت باشد که آن کسر که عک استعمال کند از غوط
 زخمی عظیم پیدا شود چنانکه تدارکش ممکن نباشد و آلام بین عک **کثیر**
 بکشد شیر و عن تا پنج سی درم طبرزد و ده درم کند و در دم سنبل و
 بدان اضافه کند و بر هر یک و نیم ازین دارو دانه کی کافور میپزند
 و آبش نرم عقد کنند و بر دارد در وقت حاجت یک درم در دمان
 کرد و نجایه که غوطی که از عک اول حاصل شده باشد سکن شود **دست**
 همچون نولوی اگر تب که مشهور است نفل کرده شده و در حاجت
 نوشته و اعصاب را کشاید و اعصاب دماغی را قوه دهد و شهوت را
 زیاده کند و در خون تغییر عظیم پیدا کند چنانکه منی بندت حرج
 تا متر برون آید که مثقال مرورید تا سفته و لبه که مثقال نیون و همین

سفید از هر یکی دو مثقال کالنج و اصل اللبلاب از هر یکی نیم مثقال از خر
 و سعد و کن مارک از هر یکی مثقال سیخ و دانه چینی اسارون و مصطکی
 از هر یکی ربع مثقال صمغ عربی کثیر از هر یکی دانه ای همه این دارو با کافور
 و چوبه جمع نماید و با هم خردان او اکلیس صافی معجون کند و در ظرفی
 اکبته بندد و در وقت خواب بوزن یک مثقال با آب فاتر بخورد و این
 بغایت در آنچه یاد کرده شد نافه است **دست** دوا کی که غوط عظیم آورد بگوید
 من کعبه است بگوید و یک درم از آن باب خشک پامیزد و آنرا در یک قهوج شراب
 ریجانی صاف پامیزد و بخورد و غوط سخت عظیم پیدا کرد و وقت باشد
 که هرگز فرو نشیند مگر سر قنبر را خون آلوده کند آنکه سکن شود **دست**
 دوا که خشک نوع دیگر که پالیدن علی سمرقندی در قرابادین خورشید آرد این
 دوا را ضعیف در مجامعت است بگوید خشک خشک و آنرا اکبته باید و لبلاب
 بسته خشک تر و آب آنرا عصر کنند و باز باید و آب خشک تر را بخورد

خشک و بتر آنوقت که سوزن نوشین آب بخورد پس از آن خشک پوره
 بکند و از عاقر قرحا و تخمیل ربع جزو و بعضی مردمان از تخمیل و عاقر قرحا
 شش جزو میکشد پس ستانند شکر طبرزد یک جزو و ربع جزو و از مجموع چهارم
 بکند و آب یکرم تناول کند و گفت است که فایده این آنست که با برهقه
 تمام بری اینگزاند و حرارت مزاج احداث نمیکند چون چرمای سخت
 کرم آن پیا میزند و بعضی طبایع خشک جزیی آب خشک تر خبانه
 ذکر فرست مردم آنرا در وقتیکه نیز که در آنجا تخمیل خبانه باشند از آن
 و در خورد غالب این شغل میدهند فعلی عیب ظاهر میکند **شست** معجون یک
 که از تخم کبوتر که در آب زیاد کند یک در تخم کدو تخم شلغم و سیاه تخم
 جرجر و تخم ترب و تخم بلهون و تخم شپش و حب الصنوبر یعنی جلفون حب
 القلقل حب الزلم و بوزیران و قشایرین و تخمیل و توری سفید و تخم
 و سان الصافی و شفاقل و چنین و در فلفل و حروف و حلیت و قرقه از

هر یکی بر یک پخته و با آنپس صافی پیا میزند و همچون سازند و از آنجا که شرب
 تناول کنند و بعضی بجای شیر شراب نوشین کنند **سفت** دوائی دیگر که بری
 لغو ط آورد و قوه دهد یک در قری آنکه با آب و العسل بشود و هرگاه که احتیاج
 افتد بیشتر از وقت مجامعه بدست بکشد و آنرا با یکو قیه شراب
 کند و قصد جماع کند تا بجای **سخت** دوائی دیگر که باه رازنا که یک در
 حلیه بزرگ کلسان از هر یکی جزوی فلفل نیم جزو و آنپس صافی هم چند نیمه را
 با دویه بکوبد و بپزد و با آنپس همچون کند شربتی از آن **سخت** مردم بود
 در وقت جوارش که بر جیست قوه دهد و مینر اسیار کند **سخت** جوارشی که
 مینر اسیار کند یک در سنبل و قرقه و فلفل و در چینی و در فلفل و قرقه از هر یکی
 در شقال نیمون و تخم کرفس از هر یکی یک مثقال کمون کرمانی یک مثقال و در هر یک
 حبسیند چهار مثقال مصطکی پنج دان نفع خشک پنج دان عود
 پنج دان فلفل و شقال و بید کبک مثقال نیم شک یکد آنک نیم شکر مثقال

تمامت او را کوفته و چینه با انگبین صافی بشیرند و در هر مرتبه کشند
 و چنانکه خواهند پاره پاره کنند و بکار برند **فستق** جواش که باه را قوی کند
 و شتوه زیاده کند پیر در قفل و جوز بو او بسیار و لسان الحسایف و
 پنج اخرو و خنبل و دارچینی و مصطکی و عود هندی و عفران از هر یکی
 و شقال قاقده و کند را از هر یکی یک مثقال هشت مثقال مسک ربع مثقال
 شکو و کلاب از هر یکی ده مثقال برشکر را در کلاب بکند را زنده بآتش
 و از انگبین صافی قدری بران اندازد و با دویس یمن عقد نماید و بر
 کسترانه و پاره پان کند و این بغایت نافع است در آنچه یاد کرده
 شد و شیخ عبد الرحمن گوید که هر که این جوارش را استعمال کند بسیار عمر
 تواند کرد **فستق** جوارش سبب که معن را قوه دهد و در را فرخنده
 و باه را زیاده کند پیر و سبب می پوشش باز کند و دانه اش را پیر آن
 و خنبل را زان در پانزده رطل آب بآتش نرم بزدان آن آب را نشکند

پس پیر که رطل انگبین صافی و کیر طل شکو و کیر طل کلاب بران اندازند
 و بچوشانده مانند شود و بعد از آن بسازد عفران و کسبل و دارچینی و خنبل
 و مصطکی از هر یکی یک مثقال لسان الثور و شقال عود هندی مثقال
 کوفته و چینه بران بسیار اندازد و بر جانی بکسترانه و پاره پان کند که بغایت
 نافع است **فستق** جواش که پیر را زیاده کند و بی همت را قوی کرد و شتوه
 برانیزد و کیر طل شقال و دارچین و دارچینی و خنبلان و قرقه و خنبل
 از هر یکی یک مثقال هفت سفید و سنج و خنبل و شنب و تخم
 حاض و تخم خربزه و تخم کلم و تخم خربزه و کینر او تخم مار جوبه و تخم
 پاز و تخم شنب و تخم زعفران از هر یکی سدهم بران انگبین سفید و در شکو
 تان یک شب بخیانند و با باد بربست باله تار قوام عمل شود و وصف
 کند و بر آتش تند تا غلیظ شود پس اندوخته را کوفته اندک اندک
 بران اندازند و بخیانند تا بچینه شود و در ظرفی کنند آنکه شربتی

شغال بود با شیر کمان و خوارش با بعضی اقصای استعمال کرده اند
نفت کوارش عیزی بنا کند در قاعده و نشسته اند هر یکی **مشق**
 و از طفل و خنجر از هر یکی شست درم و قفل و قزو و مشک و تخم بجز و بنون
 و عین از هر یکی دو درم روغن بلبان چهار درم و عین از هر یکی یک درم
 و بجز شکر طبرزد پیاز دو با اکینس معجون کند شربتی این یک درم بود
 محو در این درم سخت ناف و کسبیه بود و جهت **نفت** جوارش زرعونی
 بنا کند تخم کز و تخم سنبل و تخم پیاز و تخم ترب و تخم میون و تخم جلون
 و حب از هر یک و شغال و بوزیدان و بنین و تودرین و کوفه و اند و لسان
 العصار از هر یکی دو درم آنکند خوشبو و سپدان سفید و طفل از هر یکی
 و روغن بجز و بنون و روغن مشک از هر یک برابر چند آنکه این دارو را
 بالند تر شود آنکه این اخطا را بهم بیاورد و بکثر یا عمل معجون کند شربتی
 این بجز درم باشد و بجز درم در شبا نگاه بود با نیک بتر از آن که معجون

خرد و بزم با یکدیگر شراب بجز **نفت** جوارش زرعونی دیگر شرح حسب الدین
 مرقدی در قرابادین که پخته آورده است این نسخه نمونست بجز تخم جلون
 و تخم قزو و شغال و بنین و تودرین و ناف و مقفود و البصار
 از هر یکی بجز درم و خنجر و تخم سنبل و تخم کز و تخم شبت و تخم ترب و تخم بجز و تخم
 و تخم پیاز و تخم کدنا و خولجان و جوز بوا و دار چینی و از طفل و بوزیدان
 و بصل العصار بر این کرده از هر یکی یک درم تخم انجیره دو درم فانیند بچند
 همدار و با اینهمه نیک بگوید و بجز دو با اکینس صافی معجون کند شربتی
 این دو درم باشد با **نفت** درم **نفت** درم و مقفود مرصبات که مقوی شود و بجز
 کننده است در با **نفت** اول باید که داروهای گرم که درین مرصباتند
 معلوم باشند تا در هر جا که زنیاید که در چه از آن داروهای گرمیت و هرگاه که
 از آن خالی بود خاستنی که در امر محبت مطلوب بود حاصل نشود و آن
 اینست در چینی و خنجر و قزو و قفل و جوز بوا و مصطک و عود و بنون

از هر یکی بکو قبه زعفران کیشقال شکب چندان شکب نم شقال این
 رادرشت بگوید در روی سست بند و این دارو تا در هر مری که
 ذکر خواهیم کرد برای هر کبر طبل و نیم بکو قبه در کستان بسته بنداز تا
 آید **سنت** راسن را که کرده و پشت را گرم کند و شتوت جماع بخشد
 بگردانند و طبل و آنرا بقدر آشت پان پاره کند و در آب نکشید
 و در هر پنج روز باید در آب نمک را تغییر دهد و پس از آن در یک کند و آن در آب
 اندازد و این که آنرا پوشند و باد و سه رطل بکنن بران ریزد و آنرا بپوش
 بوشانند تا نرم شود پس آنرا منقش کند و نیک بوشانند و او دیر در کستان
 بسته چنانکه گفتم بران اندازد و در ظرفی نهد و نگاه دارد و بوقت حاجت
 تناول کند **سنت** شقال نر با معراج قوی کند و باه را زیاده کند
 بگردانند شقال نر که بخرطل و ده روز در آب بخشد و آنرا در یک
 سنگین کند یا سفالین و بوشی بکوب بوشانند پس پرون ارد و مفر کند

پیشرو

و باز در یک کند و آنقدر آب که آنرا پوشانند بر روی بپوش
 و او را برای گرم کردن بسته چنانکه گفتم در آنجا کند و آنرا در ظرفی از سفال
 منج نهد و طبل و آنرا بپوشانند و بوقت حاجت بکار برد **سنت** نر با
 در باه زیاده کند بگردانند ترانته گذرده رطل آنرا در یک سنگین یا سفالین
 و آنقدر آب که آنرا پوشانند بران ریزد و آبش نرم نرم بپوشانند
 پس آن آب پرون آورد و خشک کند و سه کند و در ظرفی نهد و بعد از آن
 داروهای گرم خا بپوشانند و بشند و این بنمزد را بعضی فضا ساخته اند
سنت و یکر طبله پرورده و طبله کمالی و زرد بگردانند و در زغاری بپوشند
 آنقدر آب که آنرا پوشانند بر روی بپوشانند و او را خاکستر بموط بقدر کفایت
 بران اندازد و سه بار روز یکبار در آب آنرا بپوشانند و با بپوشانند
 چهار نوبه در روز ده روز پس آنرا آب شیرین چند بار بشوید و بعد از آن
 آنرا با کشتاب بپزد و پرون آورد و سه سه آهسته آهسته باله با بپوشانند

آن

بعد از آن سر بلبل را بوزن ده سوراخ کند و آنرا در ستوی بنشیند آن قدر
 کمپین صافی که آنرا پوشاند بر ورزید و داروهای گرم خپا که گشیم بر آن
 اندازد و بوقت حاجت بکار دارد **دست** سبب پرورده که معده را
 تقویت کند و مجامعت را زیاده کرد اندک پیرا نیسب به عیب غایب و پوش
 پاک کند و در یکی کند و آنقدر کمپین که او را پوشاند بران ریزد و
 جوشی بیک برده در ستوی آگینه نهد و در هر سه روز پرون آنرا بشوید
 بعد از آن داروهای گرم را خپا که گشیم در کرده باشد و بوقت حاجت
 بکار دارد **دست** کردگان پرورده که در راه زیاده کند پیرا کردگان تازه که
 نغز پوشش سخت نشود باشد و آنرا از هر دو پوست پاک کند و اگر
 پوست اندوهن سخت شده باشد بکار دیر باشد پس در یک کمپین
 کند و بر سر آن کمپین صافی آنقدر که او را پوشاند بر ورزید و جوش بیک
 برده پس ستوی کند و داروهای گرم خپا که ذکر رفت در آنجا کند و

و بوقت حاجت بکار برده که مانع است **دست** در غوفات که در راه زیاده
 کند **دست** غوشید و مجامعت زیاده کند پیرا پاز دشتی بران کرده و فای
 و بوزید آن و شادمانه و لسان العصاره از هر یکی سه شقال خپا شش و نیم
 جبر و نیم انجیر از هر یکی دو شقال تمام را بگو بدو به پزند و از مجموع کمپین
 بخورد و بر سر آن شراب یحانی شیرین تناول کند **دست** غوفی که عظیم
 و عجیب است از جمله خایه کوساله زرد است که چون آنرا آنگند و کنند
 بسیار و غوف کنند بر مجامعت معین باشد و همچنین مقداری بخورد
 با شراب یا شیر یا پنجه شیرشت بخورد فعلی عیب ظاهر کرد و همچنان زیاده
 شیرین چون خشک کرده و از آن مقدار خودی تناول کند در راه زیاده
 کند و گفته اند که دل نه در چون خشک کنند و بسیارند و یکدم از آن یک
 کاس آب بخورند در راه فعلی عیب دارد و بیاید است که کمتر از این
 ادویه کند که رفت ذکر خواهیم کرد اگر در مجامعت افراط افتد تن از بول

وضعف بر آید قیض ماء العسل با اندک موم مایه تناول کند که این تقویه
 بدن بعد از جماع اثری عظیم دارد و ضعف و ذبول را زایل کند و قوه بجای آورد
 بیرون طبعی است که کسی چون از جماع فارغ شود قدحی ماء العسل و عسل
 آن بخورد آب پشت را بجا تاول باز آورد **باب ششم** در معرفت مومات
 و مومات و قهنا و جمولات را به چون از کرا وید و اغذیه مفرد و
 فارغ شدیم خوردیم که با کینم از پنهانی دیگر که قیام مقام ادویه نه گور شد
 در انظار و زیاده کردن باه بی آنکه آنرا تناول کند زیرا که بعضی از مردمان
 خوردن آنرا تحمل نمیکنند بسبب حرارت مزاج و کراهت طبع و نیز بدانکه وقت
 باشد که آنرا تناول بن دارند و در مزاج بجزارت موقوف رسانند و خوشتر
 بوزن نه و ضرر آن پوشیده نیست پس بن سبب پنهانی که قیام مقام
 دارد مای خوردنی باشد از کینم استغنی گردانند میل کردیم و این باب
 بر چهار فصل بنیاد نهادیم **فصل اول** در ذکر مومات زیاده و زیاده

مومی که چون قیض بن مار را بدان بالند مومات جماعت ایند و پیکر
 عاقرو حاد و ناشسته و در قفل از هر یکی که اشتغال نیم قته و افرونیون از
 هر یکی دو اشتغال و غن نرسد و اشتغال موم سفید چهار اشتغال و دو نیم
 بگوید و موم و قته را با روغن آبرش بنزد که احسن شود پس در پاره ران
 اندازد تا آنرا قوامی حاصل پس دارد و قیض بن مار را بدان طاکند
 چندان لغو طاف آورد که حجت **باب ششم** مومی دیگر که چون را موش را
 تمیخ کنند در باده و انظار زیاده کند و کرده و مشانه را گرم گردانند پیکر
 بگرد عصان انجره و در بعضی نسخ عصان خسته الکلب آنرا افزایون
 خوانند و با روغن بگوید و اشتغال کند و اگر با روغن نرسد بود تبرید
مست مومی دیگر که چون قیض بن بدان تمیخ کنند در باده و انظار
 زیاده کند پیکر نه زهره کا و نرو انبیس صافی و قدری عاقرو حاد
 و موم را بگوید و پامیزد و در موش **باب ششم** مومی دیگر که پیکر افزایون

و مخپیل عاقوق را از هر کی می کشال نیم همه را باروغن بسان جمیع
 یا باروغن نار دین و بر شیب حوالی آن مالد که این در غایت
سخت مسوحی که غوطه آورد و باه زیاده کند و بر جمیع یاری و چون
 قضیب نار را بدان مالد و این مسوح فصل عجب دارد که در دوم
 و قضیب بر کوی خشک کرده و یکایمی که آنرا خسته آتش بخت
 از هر کی می کشال زاید عاقوق را که خشک کرده باشند و در بعضی نخل عاقور
 قرا و تخم انجره و جرجر از هر کی چپا ر شغال افرنون و دوشغال خایه
 بخت چندی و آنرا در شیشه کند و قطران و آن مقدار روغن سوسن که
 آنرا پوشند و مقداری بر سر آید آن بریزد و سر و شیب آنرا استود کند
 و در زین فن کند چهل شبانه روز و هفت روز زاید نماید پس روغن آرد
 و آن روغن اصراف کند و سفال آنرا پسند از دورین دار و با بخت
 ملک البطم پسند از دور و داری خنجر اباید و همه را نیک پامیزد و روغن

قیری

سوسن کور را بدان ریزد و تا دوام آید و بر دارد و بوقت حاجت استعمال کند
 شیخ عبد الرحمن گوید که این دار و مارا بنفشه عین و صف کرم و او را بخواه
 مذکور استعمال کرد و سستی از روزا بد شد و غوطه عظیم بد اگشت **سخت** مسوحی
 که در جمیع زایه کند و روغن خیزی و روغن نرس از هر کی نیم طول و نیم بخت
 و در اول فصل عاقوق را و مخپیل و در چینی از هر کی و قینه چند سبک تر نیم و قینه را
 کوفته و بخت بر آن اندازد و آنرا یکد و جوش بخت مذکور است مالد و صاف
 کند پس قضیب کرد که در آنرا مالد و کار باه چری عجب باشد **سخت**
 مسوحی دیگر که در بخت فرو تمامی پراوراکر کند چنانچه زغن باشد و آنرا بر
 خانه زغن و زنده تا چندان نشیند که پیر در حال باروغن کاو خندان
 پیر که مهر اشود و بر دارد و در قارون کند و کرد اگر قضیب انسان را بدان مالد
 و کار باه چری عجب پسند **سخت** مسوحی دیگر که در زهره کرس و قضیب و حوالی آن
 و بن ران و میان ران را بدان مالد از قوه بر مجامعت چری عجب **سخت**

نفت مسوی دیگر کپردیه و سمار و گوشت سوسمار و باروغن یا سیمین بنیاد
 در شیب یا در غوطی بغایت حاصل شود **نفت** مسوی دیگر کپردی گنجشک چیده
 ایشان را بر سر آرد و سیمین بکشد و با خون ایشان آن آرد را تر کند و بنده
 سازد و خشک کند پس چون خواهد که جماع کند یک بنده از آن بستاند
 و در زیرت حل کند و کف پایها را بدان طلا کند و پای بر زمین نهد و ازین
 خواب پروان نیاید فصل عجب پند و چون خواهد که هفتش ساقط گردد
 پای بر زمین نهد **نفت** مسوی دیگر کپردی زهره گنجشک زو باروغن یا سیمین
 پانزده پستانه باد و جوشد آن و هر دو را نیک بگوید و با آن زهره بنیاد
 و در قارون کند پس چون خواهد که جماع کند کف پایها و قضیب و حوالی آنرا
 بدان مالده و پای بر زمین نهد تا عجایب پند و بعضی از طبایا گفته اند که
 زهره و روغن مذکور تنها کفایت باشد **نفت** مسوی دیگر کپردی گنجشک زو
 آنرا بکشد و خشک کنش بکشد و در حال دروغن یا سیمین نهد و یکشنبه روز

بگذار پس روغن آورد و بسیار از آن روغن در پوست نماند و آن روغن را
 استعمال کند و هرگاه عاقل و جاهل باین روغن کنند و در قضیب بکارد
 آن باند و آن موضع را گرم کند و غوطه تمام حاصل کند و همچنین اگر قسط را بر آن
 وجه سازند و همچنان چند پست بر آرد و روغن یا سیمین حل کند و در قضیب مالند
 نفوذ حاصل شود و همچنان افزون این فصل کنند الا آنست که زهره از تحت
 رسا نه سبب توه حرارت در دم را بیا ما ساند و چون چنین شمع باشد
 تدارک بر روغن نموده پیر ماکیان کنند و گفته اند که اگر سبب شیر را بگذارند
 و در قضیب مالند در حال غوطی عظیم پیدا کنند **نفت** مسوی دیگر که در انعطاف
 قوی نمید کپردی قسط تلخ و در دم پیچیده قوی نرم هر دو را بگوید و در زیرت بچسباند
 و پیش از جماع بر قضیب مالده که نافع است **نفت** مسوی دیگر کپردی روغن بون
 بگوید پس بکند روغن افزون و بکند روغن نظرون و بکند روغن خردل یک نفر اطعمه
 و یک نفر خند پست بر آرد و آنرا از دو در قضیب نگاه و سرون مالند و غوطه عظیم حاصل

شود **نفت** مسوی دیگر نستی ضعیف نافع بود بکرم عاقر و حاد افروغیون
 و هر دور این بسیار مقدار بکرم شک بدان اضافه کند و باروغن یا سیمین
 پامیزد و کف پایا و ضعیف بدان مالد و این **نفت** مسوی دیگر پایا
 و ضعیف و آنکوالی ابرو غن میان باروغنی که در آنجا فرو دل بپاشد باشد مالد
 که سخت نیک بود **نفت** مسوی دیگر بکرم چهل خشک نرم کام همچنان
 ایشان و منقاری ایشان را بستاند و در سایه خشک کند و باروغن یا سیمین
 بسیار و بر دار دیو بوقت حاجت کف پایا و ضعیف بدان مالد
 که سخت نافع است **نفت** مسوی دیگر بکرم منقار غراب و منقار کبک
 و هم پامیزد و کف پایا را بدان مالد جماع بسیار تواند کرد مسوی دیگر
 بکرم موچه که می پرد و در قارون کند و دروغن شیر بدان ریزد و در آنجا
 نهد تا خمر شود پس کف پایا را بدان طلا کند که جماع زیاده کند **نفت**
 مسوی دیگر که باه را زیاده کند و مر را محبوب کند آن بکرم دونه از منقار کبوتر

و هر دور بکوبد و با کنین یا هم پامیزد و بر ضعیف کرد اگر آن مالد و وقت
 جماع **نفت** مسوی دیگر بکرم طریش و لب زانیه چینه برابر آن و هر دور بکوبد
 و چند مرد و سرکن فرو سباید که او را زد کند با کنین همچون کند بخورد
 داده باشند بدان اضافه کند و بر ضعیف مالد و این مسوی آنست که متوکل
 استعمال کرده است **نفت** مسوی دیگر بکرم دونه نوقوی نیم دم عاقر و حاجت
 سخت نیم دم مجموع را در روغن یا سیمین بکند از دو بردارد و وقت حاجت
 ضعیف را زد کرد اگر آنرا مالد **نفت** مسوی دیگر قوی ضعیف دایما با پیشتر
 با تخم بجزه پاره کرده مالد که بغایت نافع است **نفت** مسوی دیگر بکرم دنی و دم بز
 کوی هر دور را بوزاند و خاکستر آنرا با شراب کن پامیزد و بر ضعیف مالد و چنان
 نغوط آورد که غشت رساند **نفت** مسوی دیگر بکرم دونه و آنرا و هر دور را چون
 سر سباید و با کنین تر کند و بر ضعیف زد کرد و حوالی آن مالد نغوط بدان مالد
 شود و در علاج استرغای ضعیف یا دیگر مرد ذکر را بر روغن سعد دایما مالد و چینه

پیوسته عاقر قرحا در غن یا سمن بکد از آن در بران ضعیف تر می کشد که ثبات
 شافی نظر کند و در یا بکد استرخا زبردت است یا رطوبت اگر از زبردت
 باشد موهجات کرم مثل چند پدستر و افزون و فلفل و شیطی طبع موهج نماید
 و اگر از رطوبت بود پخته نائی که در آن فلفل و تخمیف باشد مثل ابله و و سحر
 و امثال آن باید کرد و فرق میان آنجا زبردت و رطوبت باشد آن است
 که چون از رطوبت بود ضعیف با یکدیگر از شده باشد و در بعضی اوقات
 که بدن کرم شود بهتر باشد و چون از زبردت باشد دایمانت باشد
 بکلیست مع ذلک بطری آن برقرار بود و نزار تر نشد باشد و این علاج
 و بی انچه نمود بکلیست است که در یا بکد که ذکر حاله اصناف استخوان
 الت کردیم ایراد رفتی تا بنمایست آن که این جمله موهجات جبهه علاج
 سستی ضعیف انچه آورده شده است **شده** موسی دیگر که غوطه را سخت قوی و دیگر در غن
 موسی بوقیه و افزون بکرم فلفل و نظرون و خردال زیر کی چینه است

بکد

یکفرط از او به رادر و غن موسی بسیار بود و ضعیف مرون و کرد اگر آن
 بکد که بغایت نافع است **شده** در غن و غنات که در یا بکد
شده ضمای که ضعیف است سخت کند و سست جمع برای نیز دیگر خاکستر
 بزکوی و عاقر قرحا و افزون و فلفل از هر یکی جزوی و انیمه را باید و پز
 و با شرب کمن بر شد و ضعیف و خفیه سروز را و کرد اگر آنرا بکد و نماید
شده ضمای دیگر که چون بر پشت بند جماع نهاده کند و ضعیف است کند
 دیگر حب الفند و عاقر قرحا و افزون از هر یکی دو شقال نیم و آنرا در کینه
 و ربع و روغن لبان و روغن قسط از هر یکی بمشقال فلفل و از فلفل پنج
 از هر یکی دو شقال و دیگر که باید تا چون عصاره شود و یار و غنها حل کند
 و بر کوب پا کند و بر پشت بند عجب **شده** ضمای که چون بر پشت
 پای بندند در مجامعت زیاده کند و قوی گرداند که پند سبب از ده شقال
 منع البطم و منع عربی و فلفل از هر یکی شت شقال هر کین موش و کبابی که

آنرا خیر القصد خیر الخیر کند از هر یک شش شغال مقل رزق و خنچل و افرون
 و سبک بخت و جور بوالزهر کی چار شغال پس بگرد یک یا سو و او را چار روز
 در سر که تیز نهد و بعد از آن بیرون آورد و خشک کند و از گوشت آن
 و پیر خروس و زقنه و موم سفید از هر یکی و شغال بتانند پس معغا و قنه را در
 روغن رازی که از آن دو داروهای خشک را باید و بر آن روغن اندازد
 تا یک غلط شود پس قری از آن بر رو کوبان بندد و بر آن شست بای نهد
 چنانکه گفته شد تا عجایب پیدا شود **سید** و حقن که قوه باده را زیاد کند
 باید است که سینه خنده یاد کرده شود که اول آنرا استعمال کنند تا امعا پاک شود
 و از شش و ریه و ترشها بر کرده و فعلیش تا مری بود و آن امت **شده** بگرد یا بویج
 و کیم گشتن و شست و حبه از هر یک هفت م بطم و خشک از هر یک چار دره
 انجیر نمیدان مجوعه را در خنچل آب بپوشند تا یک مطل باشد و آنرا صاف کنند
 و بنمطل از آن بتانند و با نرزه شغال شیر و هفت کسریخ بآن اضافت

کنند که امعا را پاک کرد **اند** **شده** دیگر که در لعاب بذر قطونا و لعاب شش
 و لعاب حلبه آب حنظل را با لوده کند و لعاب خطمی زهر کین شغال این
 بتانند و چرم شکر سرخ و ده درم روغن شیر و در آن لعاب حل کنند
کند **شده** دیگر که در کرده را فربگند و در باده زیاد کند بگرد روغن کرکدن
 بنمطل و از فایند چنان و از خنچل و مارچوبه از هر یکی یک قوه و آنرا در جوش
 بدهد و آبش را صاف کنند و چهار دره شغال از آن بتانند و از روغن بامین
 چهار دره شغال و از روغن بآن یک شغال بآن اضافه کند و حنظل که شکر است
 در آنجا گفته شد **شده** دیگر که در باده زیاد کند کپور و پاچه غوج و نیمه آن
 و همه را خرد بپاش کند و در یکی کند پس بتانند ریح و مصل آن کندم
 بر آن اندازد و بگرد و لوی پای سنج و شست و با بونه و غم شلغم و نرگوش
 از هر یکی هفت شغال خشک با نرزه شغال همه را در ده مطل آب بپزد تا نرزه شود
 و صاف کنند پس از آن بتانند و پیرش را بنمطل بتانند و یک قوه روغن کا و دو قوه

جوش نهند پس مالاید و بکند از وی چهل درم دروغن یا همین دو درم
تا نه ده درم پس حقنه کند بر این جمله که یاد کردیم و در آن چند روز خود را از
جماع نگاه دارد و طعام سفید یا جوجوز با گوشت نرود و شراب بجائی نرود
و این نافع است و قوه بغایت در پس چند آنکه خواهد جماع کند و شهنشاید
شفه بکند از فرا بادین هر قدری که میسر از یاده کرد اند و کرده را گرم کند و بفرماید
بسیار کرده اند بگردنم جرج و تخم خرفه و تخم سیل و دار فلفل و تخم شنبلیله و تخم
کرز و تخم کند نام و تخم ماپ از هر یکی یک کف کند خورد کرد جوی و خشک
خشک کندم کوفته و رطبان از هر یکی دو کف سرش من به و قدری از زنبه
و سترخوان و جمل را در یکی کند با دو عدد باز و آغذ را آب که از آب پوشت نه
بر آن یزد و در تنور نهد و سترخور را محکم کند و با باد شورای آنرا آید کند
و روغن جدا گانه بهند و بکند از تنو باد و و قیو روغن کبوتر و روغن
چهل من جوی خرمندی و روغن جسته از هر یکی یک قیو بدهد را با هم

بپزد تا مخلوط شود و بدان حقنه کند و وقت خواب بعد از آنکه بتر زرده باشد
و بر سر آن حقنه بخشد تا آخر شب بعد از آن شب دویم بخشد و اول احتیاج بشنا
بتر زکند و بدان دار و حقنه کند و بر سر آن هم بخشد و بخشن کند تا نه شب
در اول ماه و شب در میانه ماه و سه شب در آخر ماه و در شبهای حقنه کردن
نکند تا عجایب **شفه** دیگر کند مجامعت یاده کند بگردن خشک تر یا خشک
خشک از هر کدام که باشد و سه بار بر آن حقنه کند و حله و تخم شنبلیله و تخم
و کفی کندم و تخم جرج و تخم کرز و تخم بیون و تخم شنبلیله از هر یکی یک قیو بپوش
و شیرین آن همه را جمع کند و در یکی کند و آغذ را آب و وی یزد که بر
پوشاند و بپزند نیمه آن شیرین در آنجا کند و بپزد تا مندا شود و صاف کند
و آنچه صاف کرده باشد باز بپزد تا غلیظ شود و از آن چهار قیو بپزند و از روغن
بلغم کبوتر و چند شب بر آن حقنه کند و بر آن بخشد و خواب و دوده شب جماع کند
که حفت نافع است و باید که خواب بعد از تر زکند **شفه** دیگر که منی یاده کرده

را فریب سازد و شهوت نیاورد اندک ببرد مینشانی و پاش از زنبان و کبریت
 و کینه کم کوفته و چندان خود را نغمه جرجر و نغمه نغمه و نغمه بیون از هر یک کوبیده
 همه را کوفته در یکی کند و سرش را استوار کند و یکشب یکروز در تنور نهد تا تهر
 شود پس تا از آن آب بکوبد و از زرش بکوبد و از روغن گردکان بنویسد
 و در وقت خواب بدان حننه کند بعد از آن که تبرز کرده باشد و بعد از آن
 آب خنجر و عظمی و نون حننه کند و غذای غلیظ خورد و با شام بدان بازی کند که
 نافع است **سقفه** دیگر از آنجا عجب الفعلت در تو الید ماه و فر کردن و تقویان
 بگرد بگرد و غن و بگرد خنجر و طبل و کاه و تان و کوبه و بگرد و کوبه و بگرد
 بران اندازد و چند خوش ببرد پس از صاف کند و بگرد از آن دو و کوبه از آن غن
 یا سین سه و کوبه بدان حننه کند و بر جوی که ذکر کردیم و ده شبانه روز خنجر کند
 الا آن است که این حننه در تو الید مینشانی حننه منقذ می رسد و اگر کسی خواهد که در تو الید
 معنی مقدر شود از شورایی سرش و زنبان است با چشما و جنبها بکوبد بران اندازد

تا الید مینشانی بگرد **فصل چهارم** در زحمات که در راه زیاد کند با کلبه و در راه
 که درین فصل یاد خواهیم کرد آنست که چون کسی را از بر خود بردارد و با صیبت عمل کند
 نغوظی سخت پیدا کرد **سقفه** دوائی کفای دین باب یکم در جرجر و لعل و نغمه
 از هر یکی برابر و آنرا کوفته آب را سب آب بر هر یک بشنود و از آن فیله سازد
 و بر دارد که نغوظی عظیم پیدا شود **سقفه** دوائی دیگر بگرد موسم سرخ و بگرد و تقویان
 و پیراه کاه و محمد را بگرد از و قدری مغز خنجر و وی اندازد و با فیله سازد
 و بر دارد و نافع باشد **سقفه** دوائی دیگر بگرد پان حننه در سوراخ و زنبان و آنوقت
 که نفع حاصل شود پس چون آورد که نغوظی عظیم پیدا کرد و اگر سوراخ خنجر را بگرد
 روغن حننه در آنجا چکانه تا نیک شود البته **سقفه** دوائی دیگر بگرد لعل و زنبان فیله
 سازد و بر دارد و نغوظی پیدا کند و نافع باشد **سقفه** سموی بگرد و تقویان
 و آنرا با فیله بگرد از و فیله سازد و بر دارد و در اول شب نغوظی را بگرد از و تقویان
سقفه سموی که در تقویان و نغمه و موسم از هر یک قدری در

بکدازد و قطریون را بدان اندازد و نشسته مله سازد و باروغن سوخته دارد
 که بغایت عجیب است **دست** حوی دیگر لعبه بربری را خورده بگو بر پیش انگشت
 و نخیل پرورده شاف کند و باروغن بکار برده هر شب یکبار قوی عجیب
 شامه کند **سفته** حوی دیگر کبر قطریون و قوی بکدرم زنت رومی مدیم
 موم بخورم و آنرا باروغن بکدازد و شاف کند و باروغن نازدین بکار
 بر دندان است یا بد که اگر مغوله بسیار باشد در خور پنج **سفته**
 حوی دیگر کبر دشیرده درم و پشه فقور بکدرم خاکستر شاف کوزن بکدرم را
 خورده بگو بد و بپزد و با پان شکر سرخ شاف کند هر کبرابر بر سفیدی از آن
 یکی باروغن بکار برده چنانکه خواهد شد طه آورد و جماع کند و با سایش باشد
 چهره و عنایت این شغل از زبان کار باشد **باب ششم** در معرفت
 دار و ناکه لذت جماعت زیاده کند بداند این ادویه که آنرا درین ما
 یاد خواهیم کرد است که چون مراد استعمال کند و بازن جماعت زن از وی

زاده
 بگو

تشکیل دهد و او را دوست دارد از لذتی که در حال جماعت بیاید از جهت آنکه این
 سهل است و ثنوت اندک دارد بسیار تجربه کردیم و بچنان یافتیم که ذکر
 می رود و سپایه که پیشتر از ذکر ادویه شکلی که زتر اخوس آید و لذت داید کنیم
 و این است که زتر آب پشت باز خوا باز و مرد خود را بروی نماز دو سرن
 میل نه گیر کند و راههای او را با لیس کوچک بکشد و اقول بر قضیب او
 فرج باله و دغدغه دهد و بعد از آن ادخال کند و چون نزدیک انزال شود
 هر دو دست در زیر راههای زن کند و سر و نهایی ویرا بالا بردارد و بلند کند
 که زن و مرد ازین شکل لذتی عظیم یابند که آنرا صفت نتوان کردن و اما دار
 در لذت زیاده کند یکی طائی است که چون صفت را بدان باله و در جماع لذت
 بغایت حاصل شود دیگر دوزجو او فلفل و دار فلفل و قاقق و حاد و نخیل و طبل
 و خولجان از هر یکی که شغال پس بکار آید که بگوید و بیاید و همه را جمع کند
 و با انگشت که در آنجا نخیل و شافل پرورده باشد بشویند و بر قضیب مالند

لذت چری محبت **صفت** دوانی که لذت زیاده کند پند ^{خاطر} پند
 و در چنی سطر بر زدن هر یکی بجز و جمله یا بگوید و پند و کتاب زیاده تر
 بر شد و جبا سازد هر کدام مثل فضل و در سایه خشک پس چون استیلا یافته
 یکی از آن در دمان بگردانید که آتش شود بر کماله و اگر خواهی ازین صفت
 و در صفت باله و جماع کند لذتی عظیم حاصل یافته **صفت** دوانی که احداث
 لذتی کند و مفسد شود آن کرد با بندی که زن نزدیک باشد که از خوشن برود
 از غایت خوشی بگوید از زیاده خشک و فضل و پند و عاقبت و در چنی
 هر یک کین فعال جلالت و سکنج و مشه و کافور از هر یکی نیم شغال جو بخوا
 فردا ما و شکر طربند از هر یکی کین فعال همه را گرفته و چنه جمع کند و با آریانه
 بر شد با آب با روح ترا تمام آید و حل شود و در طریقی آینه کند و
 سرش استوار سازد و روز هر روز به بار بچینا ند بعد از آن بر صفت باله
 و بکند ناخش شود و باید که سر آن طرف اکت ده کند ار که تا هو است

دارو را بر دو هر که این را و استمال کند مفعول مرکز از وی نکتید و این دارو ^{صفت}
 عجب **صفت** داروئی که لذت زیاده کند بگوید و پند و کتاب زیاده تر
 و آب را از زیاده تر از هر یکی بختیال پند و ناخش با بگوید و در آیه اندازد
 پس در ظرف آینه کند و در هشت استوار کرد و اندامها و استوار زیاده و بوقت
 استوار صفت باله و لذتی عظیم حاصل شود و از آن نزد نکتید **صفت** دیگر که پند
 آلیان سیاه و قدری پند شود به از آن ضا و کند و در صفت باله و لذت
 تمام پیدا شود و در چنی مقدار نیم در دمان بگردانید و در وقت مجامعت
 بر صفت باله و فاعل مفعول را لذتی عظیم پیدا شود **صفت** دیگر که پند چنی
 و در چنی عاقبت و همه را خورد بگوید و با عمل و پند و پند و پند
 کند و بر صفت باله و کجا را بسند و در وقت کار رفتی بغیر و با آینه برقی
 کند فاعل مفعول را چنان لذت دهد که دشوار میر تواند کرد **صفت**
 دیگر عاقبت و مویج هر دو را خورد بگوید و با آینه بر صفت باله و لذت چنی

با معنی چون خواهر جماع کند ضعیف را بدست چه پاک کند و کار است چند
 لذت حاصل شود که هم آن بود که مفعول یوانه شود و از آن مرد **نیکبخت**
 دیگر که در فلفل و دارچینی و سیل و خوخان و مشک از هر یکی برابر و با اکینین
 پرورده بپوشد و بر ضعیف مالندنی عظیم احداث کند **نقشه** یکم دفعه و یکم
 و آب استخوان و قدری بون کوبیده با اکینین بپوشد و در ظرف اکینین کند
 بوقت صبح بر ضعیف مالند و در کار شود و زرا چند آن لذت هر که هم بود که یوانه
 شود **نقشه** دیگر زهره مالکان را چون با اکینین پامیزد و در جماعت بر ضعیف مالند
 اکثر دوست دارد و غیر او را نخواهد و همچنین گفته اند که زهره غرایر ابرو و غریب کن
 پامیزد و بر ضعیف مالند زهره مالندنی عظیم حاصل شود و از آنجمله آنچه در لذت
 زیاده کند آنست که فلفل را استخوان و با اکینین پامیزد و همچنان طبعیت را
 در دهن و آب و من بر ضعیف مالند تا آنکه گفته شد و وقت باشد که در صبح
 زمان خواش و ریشها و یا آن احداث کند باید که بعد از استعمال این دارو

زرا غرایر تا قدری روضه بنفشه بر ضعیف مالند و بر دارو بار و غریب کن
 سر و با کلاب ساق و آنچه بدان ماند **منسل** در معرفه آدویه که ضعیف را نیک
 کند جالیوس و توابع او از کما و اطباء اتفاق کرده اند بر آنکه مالیدن ایام
 نمرغ در و غنها و چربای ملین و تنطیل آب کرم و طلاء کردن وقت و نیزه
 هر عضوی که در سینه است بزرگ کند و فریب بردارد و در قطرین نایه کند چون این را
 مکرر کند و خلاف نیست که غذا میل مع این عضو کند و چون غذا مد کند در اقصا
 این عضو زیاده کند و از دارو نیز آنچه بر آن اتفاق کند هم باید که **نقشه**
 آنچه ضعیف را بزرگ کند و صحت گرداند و جماع کردن را باری و هر یک در بون ایمنی
 و سنبلیله هر یک و شقال نوی دراز و دوازده عدد پس ز اورا خشک کند و با این
 بهم بسیار تا هر چه غریب باشد و شیرین و اکینین از هر یکی برابر در آن بپزد و آن
 مجموع است شقال باید و بدست نیک مالند تا غلط شود پس شیب کز را با **طلا**
 کند و با آب کرم بشوید و بعد از آن غلبی بید و بسیار مالند تا آنوقت که شمع

شود باز بشوید پس علیحدن عادت کند بیشتر از دارو پاکه ذکر شد و بعد از آن
 که قنبر یا باله بزرگ سخت کند **دقت** داروی که قنبر بزرگ کند و منظرش را
 خوب کرده اند پکر دو سوم سحر و وقت طلک بطلم از هر یک عتیقال نر و
 پوره و بون اشتی پوره هز و را بشیر هزار هر یک عتیقال نر و بیاز
 خش کرده عتیقال پس هم و وقت و ملک را بگذارد و در او را ساید
 بدان اندازه و سه یا هم یا نیز دو بر کو پا نه کند و قنبر اینک باله سحر
 شود و آن را کو پا نه را بدان طلا کند و شبان خسد و باید اد شوید و باز چید
 باله که سحر شود باز شب بکر همان طلای کند و همان تا آنکه که از بزرگی آن
 خوش شود **دقت** دیگر که قنبر را بزرگ کند پکر دو سحر و اشتی بر یک کده
 افزون و عاق و قوا و در فلفل از هر یک عتیقال هم را اینک باید و با کمین
 بر شده و بزرگ طلای کند بعد از نرسش و کیش بگذارد و باید اد آب کرم بشوید
 بر دهن یا سمن باله **دقت** دیگر از خواص بزرگ کردن پکر دبا در و ج شیر خایه

نازم شود و بزرگ طلای کند **دقت** دیگر پکر دبا در و ج شیر خایه
 کند و آستر از بزرگ سخت نیک بسیار تا چون مرا شود پس قری رومن بر آن
 تا چون مرده شود و از آن بر قنبر باله نافع بود **دقت** هم از خواص پکر شیر تازه
 که همان لحظه دوشیده باشد و ذکر را در آنجا نیک باله پس آب کرم بشوید
 همچنین میکند تا سه روز که قنبر بزرگ کند **دقت** هم از خواص پکر دبا در
 و آستر از بزرگ بر کو پا نه کند و بر قنبر چید و بعد از زمانی که نیک باشد
 از آنجا بگذرد و آب کرم بشوید و همچنین میکند تا سه روز عاده کند تا آنکه بزرگ
 آن را می شود و مجربست **دقت** دیگر پکر دبا در و ج شیر خایه
 و نرم باید و بار و غرض که بعد پانزد و بر قنبر طلای کند بعد از آنکه قنبر بسیار
 مایده باشد و کیش بگذارد و باید اد بشوید و باز باله که سخت بزرگ شود
دقت دیگر پکر دبا در و ج شیر خایه و بر کو پا نه کند و قنبر اینک باله و آن وقت را
 کرم کرده بر آن طلای کند و بگذارد تا جرد شود پس آنرا بگوشت بزرگ کند و همچنین میکند

در روزی چند بار که بقایت بزرگ شود و اگر پیش از غروب وقت باشد
 بزرگ شود **نشد** و دیگر که از خواص است و مجرب است بتا نه ستر سیمانی و نکات است
 و شیر کا و از هر یک یک جزو پس شکر و نمک را باید و در وقت بکدازاند و شکر و
 نمک را در آن اندازد و بعد از آن شیر را در آن ریزد و نمک بیامیزد و ببرد
 و چون احتیاج افتد مضرب را بر آن بکشد و یک ساعت بکدازد تا خشک شود
 و با ناعاده کند و همچنین میکند تا شش روز یا بیشتر و این تدبیر قشرب را قوی
 گرداند و بزرگ کند و اگر زن نیز این تدبیر را بکاربرد موضع را بزرگ کند
 و فربه سازد **نشد** و دیگر که لسان العصاره و درم در شیر تان کند و روزی مضرب را با
 گرم باله و شربان طلا کند و این دوا بیست که هم بزرگ کند و هم قوی
 گرداند **نشد** و دوائی که سخت غریب است و در کتب متقدمان نیست و سخت
 عجیب است و مضرب او چندان گرداند که بود اما کیشانه روز پیش بر یکدیگر
 لیکن اگر کسی اومت نماید همچنان بزرگ ماند و آن اینست یکدیگر نکرده

کازان چنانکه گفته شد باشد بر آن انداخته و مقدار یک انگشت سبب بر آن
 نکرده بر آن کشد و مضرب را آب که کم نیست با لیمو که سرخ شود پس بر آن نکرده
 گیرد از باده و تار و در دیگر بر قشرب مانند و چندان کرد اند که بوده باشد اما
 یکشنبه روز نشسته باشد و همه شب بر آن نکرده تا بر روز پنجشنبه طلب باشد
نشد و دیگر که بر لسان العصاره و درم و آرد شیر بر چسبانه و روزی پیش
 بر قشرب باله و شربان طلا کند و هم روزم مسلایه کرده و با روغن شربان طلا کند
 بر قشرب طلای کند این درم بزرگ کند و هم سخت و این دویه که ذکر فرست
 اگر قشرب اثر نکند باید که بروغن با سیمین یا روغن زیتون با جوم سفید باله باغ
 بود **نشد** و معرفت دارد و آنکه زن را آفتاب کند چون غرض اصلی از قشرب
 تا بعد از آن که بطلب تولد و تسلیت استعمال او دیگر ذکر فرست مواب
 چنان دیدیم که درین باب چه نادر کنیم که بر آفتاب شدن زنان معاوضت کند
 دارد که خبر ایشان کواسی داده باشد تا طلب مقصود بر وجه کمال آید و بسیار که

گنیز که استعمال این دوا بکند وقتی باشد که زن از حیض پاک شده باشد و بگوید
 که انزال مقدار انزال آن بود و این بدان بود که باز **علاجه** **علاجه** **علاجه**
 و پستانهای زن را مالده و نشان انزال زن آن بود که در پستانش منور واقع شود
 و گرنش بر پره کرده و از نشانی علی که دارد آید و تر کرد و از حلقه علامت
 که در راز خود بکشد تمام دهم وقت باشد که لرز بر آید و آتش افند و احساس
 است بود و آنکه بر دهنه نکند شرم و روی بیوش نه بدان که بعد از آن میگوید که
 میباید که در حالت انزال هر نهایی زن را نیک بر بالاد و در دوسال و از بر میل
 فرماید که آن بر بستنی باری دهد و بگوید که یاد خواهیم کرد میباید که چون احساس انزال
 افتد بجانب سمت میل کند که چون چنین کند فرزند زن زنده شود و اهل طایفه بگویند
 که آن کسی که طلب فرزند کند باید که در وقت پیش از جماع فیهرا آب سرد بخورد تا
 آنوقت که مقدار سماعی بگذرد بعد از آن شروع جماع نماید و زن نیز چنین کند
امداد **دواهای** **آبستنی** **دروی** که بر آستنی اعانت کند بگوید حبس البول

و مقتل زرق و جاشیر و باد آورده از هر یکی که میقال از آنرا بگوید و بگوید
 جمع کند و با شراب حل کند و بر قنیه مالده و بگذارد که خشک شود و بعد از آن
 می بخت کند و بگوید که دارد و پیش از انزال که حاضر شود **دوا** **دوا** **دوا**
 و چند پدستر سنبلی و قسط و میباید که از هر یکی که میقال همه را سوده و چوبه کند
 و با میوه لبر شد و با شراب یکجائی بر قنیه طاک کند و بعد از آنکه خشک کرده باشد
 می بخت کند و این معنی است بر آستنی نزدیک که هیچ فطاکند **دوا** **دوا** **دوا**
 بر کسب سنج و خشک کرده و بیک ساید و باز به برشته و بر قنیه طاک کند
 و بعد از آن مجامعت کند که در غایت است **دوا** **دوا** **دوا**
 کند بگوید که پس سنج و کبوتر او متفق و فرزند کا و زود و در آن هر یکی و میقال کند
 و خوشان از هر یکی که میقال همه را نیک ساید و با کینین مساجد شده و در روز
 استعمال کند و با دوا میقال بخورد و روز چهارم مجامعت کند **دوا** **دوا** **دوا**
 غفران و حماما و اکلیل الملک از هر یکی که در ساج بندی و قرمانا از هر یکی که

چون آورد و نگذارد که انزال در رحم شود اما در شکم و با جازنت او و در کمر است
 اجازت او و شارع این معنی است این مباح فرموده اند که تا اگر از خوف
 درویشی یا سببی از سباب دیگر خواهر که او را فرزند نمود و چون در شرح غزل را مباح
 فرموده اند پس معلوم شد که استعمال این دارو تا که با دوا خواهیم کرد اولی تر باشد
 و این باب مثل است بر دو فصل **فصل اول** در معرفت خبر ثانی که از آبتن
 شدن مانع باشد از آنجمله کی است که زن در باب جماع دادن برخلاف آن
 کند که در اول نسخه یاد کردیم و آن اینست که انزال مرد پیش از انزال زن بود
 شدن و عقب هر جماع کند و غیر از این اشکال مقرر است مانع از آبتنی و از جماع
 آن **دوای** که مانع است از آبتنی کبر سداب خنک و نظرون از هر یکی که خوا
 و آنرا بساید با آب کثیر نمیشد و بر قصبه مالند و جماع کند که مانع است
 از آبتنی و بجهت این **دوای** دیگر که آبتن شدن را مانع کند قدری قد
 با عصا و آب است کثیر تر بساید تا آنجا که شود و بر قصبه مالند و جماع کنند

چنان شود که کیفیت **دوای** دیگر که از آبتنی باز دارد بگوید اهل و شقان کبر
 سداب خنک و فوج کوی خنک از هر یک که تمایل کنیم زوایا فرموده
 و نظرون از هر یکی که تمایل همه را ساینده و عقیقه با آب سداب تر و یا باکی
 آبتن یافته در و انداخته باشند بپوشد و بزرگ مالند و بگذارند تا خنک شود پس
 جماعت کند و این دارو در اسقاط جنین و منع آبتنی بیکت **دوای**
 دیگر که در عرق است و قدری از کبرک کوش او و آن سمر ابو مان بید و پرا
 بگذارند و سولش سمر آبان سپید داخل نماید و بر قصبه مالند و جماع کند از آبتنی
 باز دارد و بجهت این **دوای** دیگر که آبتن باز دارد بگوید محمود و آنرا
 با آب سداب سبز یا بید و بزرگ مالند و جماع کند که در فایست **دوای** که در
 بگرد بول ستر و با آبی که آبتن یافته در و انداخته باشند و بخور زن دهر کز آبتن
 نشود و در خواص است که چون زنی خواهد که آبتن نشود بگوید آن زرخ خود را پا
 پوست بپزد و بپزند و با خود دارد هرگز آبتن نشود و اگر دوزخ و بر دوسال بپزد

شربت از عرق کبرک کوش
 و جماع کند از آبتنی باز دارد
 و آنرا بگوید محمود و آنرا

عبدالحسن گوید که زنی حکایت کرد که ماضی ساینه چون در خور زن دهمم
 بچه را پسنداند و گفت من این را بسیار جا تجربه کردم خلاصه دوم او گوید که زنی
 که ششما آلتین بود و صفت کردم گرفت جگر و پا را پاره کرده ماضی بود
 مایه و آتش بریان کرد و بخورد در زمان خفتن بچه را پسنداخت **دست** داروی
 بگردن نایه خراش و آزار بار و غن سوسن که کم کند وزن آنرا بخورد در روز
 بار **دست** داروی دیگر که در زهره کرکس کیدرم و بار و غن ناردین بگذارد
 و پیشم پان زن بخوشین برادر دابر **دست** داروی دیگر که در زهره
 و آنرا خورد که بگوید با موم فید و روغن کل و صوف پان مقدار و ششما
 برادر **دست** دیگر که در کین فیل و آنرا خورد که بگوید مقدار یک عدد نیم تنج
 سرخ و آنرا ششما است نان پر کند و بکار برده بچه **دست** داروی دیگر
 بگردن ششما کل دغم او را که بگوید و فیل بوی سیلا به ششما از جماع و بستر جماع
 زن بخوشین برگیرد آلتین نشو **دست** داروی دیگر که در دغم فیل و دریم



آن نیمه هم و تقوینا از هر یکی اندکی آنرا خورد که بگوید و جگر را با بختی قطران
 وزن آنرا بخوشین برگیرد و بچه باز گیرد و اگر گرفته باشد پسنداند **دست** افق
 در کتب سفیه آورده است که هر که بوقت جماع کردن ذکر خیر را بشیر خجسته
 و جماع کند زن باز گیرد و میز انباه کند و گفته اند که چون زن بعد از جماع
 و از ملاطی فر و جبهه باز گیرد و در باب هم از خرد و نیم در اسرار زنان هم از او
 که مانع باشد بر آلتین که کردیم اینقدر کافی باشد از برای طایفه جنس
دست در ذکر نکالی که مرد در آن زباین باشد با کله از جمله اشکال
 که زبان کار است آلتین که زن و مرد هر دو ایستاده باشند این شکل جماع زن
 و پشت و را نور از زبان دارد و صفت گرداند و دیگر که مرد در پشت بچه نشسته
 وزن ماله را و از چنین جماعی شروع مشانه و قضیب و استغناخ در زهره **دست**
 دیگر آنکه زن و مرد هر دو به پهلوی خفته باشند این شکل این دارد که در پشت
 داشته باشد یا مری و مع ذلک خروج منی شوار بود و مشانه ریش شود در

اگر در دهن هر دو زشته باشند این شکل بی محنت در کرده و شانه پشت سرد است
 اعصاب بن را نهاده اش کند دیگر آنکه منبر اوقات انزال بکمر در پیش
 کرده و شانه آورد و مزاج را خاسد سازد و جلد این اشکال است که اگر چه زن بل
 بود آتش نشود و هر نوع جماعی که مخالف شکل طبعی بود چنانکه یاد کرده شد
 باشد **باب دوم** در معرفت چنانی که باه را کم کند و شهوت جماع را ببرد چون
 دارد و غذا را که زیاده کند در باه و شهوت اینها را یاد کرده شد صواب
 چنان دیدیم که اعضاء را از آنرا کم کنیم که باه کم کند منبر اعضاء را آن که خواسته
 زیاده کند این چیزها را از آنرا کم کند و هرگز که خواهد که باه را کم کند استعمال کند
 چه وقت باشد که در حالت شبنم و خوف مملکت ضرورتی بآن شود
 که این دار و ناکه درین باب را خواهیم کرد بکار باید برد و این است
 بر دو نوع یکی غذایه و یکی ادویه غذایه یا مغرد بود یا مرکب اما غذایه مغرد
 این است **فصل** تغذیاتی و کاسنی و کاهو و خبازی و کدو و شندانه و مدس

خان و سحر و کاهو و سداب و فلفل و زیره و بنو و خبازی ترش چنان متوازن
 در میان و توت و خیار با درنگ و خربزه نارسیده و انار ترش و غلبه
 و کشیز و زرد آلو و ترشی ترنج و سرکه و امثال اینها با آنکه مفید منی یکی از این
 یکی آنکه بکثرت تخفیف افاد کند مثل صندل و مان جوین و مان حشاک و مانها
 خشک کرده از هر نوعی که باشد و همچنین صمغ محققات **فصل** دوم است که
 بکثرت تخفیف تحلیل فساد کند مثل سداب و زیره و فلفل و امثال این
 چیزها منبر اعضاء را آورند و غوطه را ضعیف گردانند **فصل** سیم آنکه تریه و خبازی
 کند چون کاهو و کاسنی و سرکه و خباز و خربزه و بنو و کدو و پیرین و خبازی
 و آنچه بدان ماند و این صفت سیم که اینها را بار و مزاج باشند سودمند بود خصوصاً
 کسی که مزاج او خشک بود چه امثال اینها را تطبیق کند و مزاجش را معتدل گرداند
 و اما غذایه مرکب که در باه مغر باشد این است ساقه و خن با و سبک و لیمو و سیب
 و قریص و عدس با و غیر اینها که ترشی بود این نیز که اینها را بار و مزاج باشند

نفا و آورد مردم محروم و مزاج را سود و از اغذیه آنچه تجربه کردیم که شوت جاع را
 قطع کند یکی اینست که تخم کاهود و شغال و تخم شنبلیله و تخم شغال تخم برنجیان
 بلا شیرین و شغال کافور کچک حبه را سود و عیش جمع کنند و در غذائی که با کبر
 عیش باشند منبذارند و بخورند که شوت جاع را بکلی برود و تا ادویه میزدانند
نشسته فودج زیزه و مرما و مرز کوش و مرمل و تخم قند و بنر قطن و کافور
 و بنک کل و خلاف و کلاب کس فودج و مندل سفید از هر یکی که شغال همه
 بساید و جمع کند و با کلاب برشد یا با بعب الشلب و بر قشیر مالد و کشته
 یکبار و بر سر آن بنسبد و با باد بکام **در آید** **نشسته** دوائی دیگر که چون بر میان بند
 شوت را قطع کند و بماند بنر قطن و سرکه و تخم پنجه شست برشت بند و بنسبد
 از اشتهای مجامعت فارغ شود و از ریخ بر هر اکنون چون از کرا دویه اغذیه
 در راه زیاده کند و ادویه و اغذیه که در راه کم کند بچون الله تعالی فارغ شدیم و از
 جزو اول که مشتمل است بر اسرار مردان رجوع کنیم در جزو دوم که مشتمل است

بر سر از زمان **جزو دوم** چون در جزو اول کتاب یاد کردیم اجزائی که زیادت کند بر
 و تقویه بر جمیع اغذیه و ادویه و جوارشها و معونه و قهنا و عموالات و موحات
 منادات و غیر آن از اسرارسی که مخصوص است بر مردان صواب چنان دیدیم که
 بدین جزو دوم ما یکس از اسرار زمان جزئی که میل مردان بدیشان زیاد بود
 و ایشان را در چشم شوهرن محبوب گرداند و جمیع ایشان حریم سازد و از فقر و
 داروئی نرسبند و داروئی که حاصل حمل نماند با صلاح آورد و تنگ کردیم
 و غیر آن از اسرار غصه رتان چنانکه یکبار درین باب خبر شد چنان کنیم و بنسبد
 بر نوزده ما بنسبیم که تا بدین کار کنند و مراد حاصل شود و بدین ترتیب که

خواهر دست

در وقت چنانی که بدین آن در زمان متعین است از اوصاف جمیع در اشتهای
 ایشان چون در مجالان و حسن و تناسب ترکیب الله و منافع ایشان
 جزو آنست که مراد از اجمال ایشان حریم گرداند و در وقت نظر بدیشان شوت

انگر از ده و پنجاه مجامعت حواس از لذت در مواسفان دیدیم که درین
 باب یاد کنیم از اوصاف که وجود آن مستحسن است چنانکه هر زنی که بدان
 اوصاف منتصف باشد مشهور باشد بجمال در حال سر آمده و هرگاه که چیزی از این
 اوصاف کم باشد بقدر آن در حسن محض نقصان باشد و کم اتفاق افتد که مجموع
 این جمیع در کمین یافت شود و آن اوصاف که ذکر میروند اینست اول جماع
 بر آنکه سیاهی که در زبان سوده است چهار باشد یکی موی سرد ابرو و دوم
 موی مژه سیم موی ابرو چهارم سیاهی در ده و آنچه سفیدی موی محدود بود
 چهار است یکی سفیدی کوزه روی دوم سفیدی چشم سیم سفیدی دندان چهارم
 سفیدی فرق بر و آنچه سر حقیقی آن پسندیده بودیم چهار است یکی بان دوم
 لبان سیم دندان چهارم کف و سر و آنکه کورده می وی مطلوب است چهار
 یکی روی دوم سر سیم غنیمت چهارم غل و آنچه در از می وی محبوب است چهار
 یکی کردن دوم قدم سیم ابرو چهارم موی و آنچه باید که خوشبو بودیم چهار است

یکی بینی دوم دهن سیم بغل چهارم فرج و آنچه را فخر است آن محبوب است یکی شانه
 دوم چشم سیم سینه چهارم روی و آنچه تنگی آن عذار است یکی فرج دوم دهن
 سیم سوراخ بینی چهارم شکاف دندان و آنچه کوچکی و لطافت آن شایسته
 هم چهار است یکی دندان دوم دست سیم پستان چهارم پای بداند سیاهی که
 سرش منتهی باشد و اعضاء و رویش مناسب و روشن بلندی و کوتاهی متدل
 باشد و گوشت سخت بود و در فرجی و لاغری نیز میان بود نه فربه و نه لاغر
 لاغر که در کنارش نتوان گرفت و باید که گونه رویش با سفیدی سرخی آمیخته
 باشد و یا کندم کون سرخی آمیز و باید که اطرافش نفوذ خوب بود و موی سرش
 بسیار دراز بود و زیر آن گفته اند که درازی موی راز اوصاف عذار است و باید که
 خندان سرش کلین باشد چنانچه اول چیزی که زن دوستی مر در ابدان زیاده کند خنده
 مایع است و باید که چشم او عجم و دندان افلیح و ابرویش امیج و کفش منبج باشد
 و باید که مخش نرم و او از سرش لطیف بود و او استخوانش از گوشت بیرون آمده باشد

و پند ن گفته اند که اتم ایام در حکم شبانی غریب زنان بودند
که در صورت اندام او کسی یافت شود در کمال حسن و خوبی ترکیب و چنانچه
اراد صاف من و تناسب اعضا بکثرت ثبوت دقت آن بر ایشان
کم توان کرد از طریق فراست ب م د ا م ا ه ل ف ا س ت و ت ج ر ی ب ن ک ف ی ا ن
که چون دمان زن فراخ بود و خوش بزر فراخ بود و چون دمان کوچک بود
فراخ نیز نیک بود و اگر لبش سطر بود لبهای فراخ نیز سطر بود و اگر لب برنش
تنگ بود و خوشش کوچک بود اگر لبش سطر بود و خوشش عظیم شک بود و
سر زایش چنان بود که کوئی بر اینست خوش عظیم آنگاه بود و اگر سر منی
نزن نیز باشد در جماع غنبت کم کند اگر ن خ د ا ن ش د ر ا ز و ک ش ی د ه ب و د ج م ا ع ا
سخت دوست دارد و بر خوشش موی اندک بود اگر ن خ د ا ن ش د ر ا ز و ک ش ی د ه ب و د ج م ا ع ا
فنی بود و اگر بزرگ بود و در دوش سطر بود و سر دوشش کوچک و خوشش نیک
بود و اگر ظاهر دست و پایش بسیار پر گوشت بود و خوشش بزرگ و جماع نیک

و اگر ساقش

و اگر ساقش سطر و آکنده و سخت بود و دوشش عظیم بود و او را جماع سبب شود و اگر بزرگ
کرم و لبهاش سطر و پستانها و سر دوشش سخت جماع عظیم راغب و اگر کوچک
بزرگ و چشماش ازرق بود و دوشش عظیم بود و او را جماع کشید و همچنین
اگر بسیار خوش سبک حرکت باشد و همچنان اگر سر و دوشش مشوف باشد
و ازرق چشم باشد جماع مولع باشد و همچنان اگر لبانش سطر بود و تنگی است
قلت بشوشت دلالت کند و اگر چشماش اکحل و بزرگ بود جماع مایع
و لیکن خوشش نیک بود و اگر دوشش باریک و سر دوشش کوچک باشد
و خوشش نیک بود و اگر چشماش پر و ن آمده باشد و خوشش فراخ بود بماند
زنان از در ثبوت اصاف و طبعات و هر صنفی را از زنان مرتب است
در ثبوت که نشاید از برای آن و نیست نشود و قرار گیرد الا برای آن
آن اضافرا آنچه هر صنفی را نشاید از مردان و زنان بیاوریم تا مطلق گفته
اگر فایده بود و چنین گفته اند اهل صحت و تجربه در احوال زنان که در ثبوت

پنج منف اند اول تنه و دوم رفته سیم قمر چهارم جوف پنجم شتر ششم مخففه
 دیگر و قمره و این اصناف لذت جماع نیابد الا بد آنکه یا خواهیم کرد اما
تاسخیمه زیزا گویند که فرجش مثل باشد و چنین زنی از جماعت لذت
 نیابد الا بقضی بسیار که نهایت فرجش برسد و اگر سطر نباشد تفاوت
 کند از بهر آنکه امتلائی که از بهر برین فرج باشد چنین باشد از قضی و شب
 دراز قبول نه و آن است که طولش دوازده انگشت باشد یعنی قضیه
 و متوسط است که نه انگشت یعنی دو قبضه و نیم و کوچک است که هفت و نیم
 یعنی شش انگشت باشد اما **زیزه** زیزا گویند که فرجش بهم آمده باشد و پیش
 کم گشته بعد از آنکه فرج بوده و گشته از کی به چنین زنی از جماعت لذت
 نیابد الا بقضی بطور کوتاهی تا آنچه از فرجی آن کم شده باشد بطوری صغیر
 بجای خود آید و علامت تمام کرد و شنیع عبدالرحمن چنین گفته است اما
 درین تعلیل که گفته است ظاهرات که کوتاهی مقبره درین منزلت

سطری

چه مقصود بطری حاصل شود و چنین زنی بفر از قضی سبب لذت نیابد
 اما **تخر** زیزا گویند که فرجش منفر شده باشد سبب حکام یا افراط طبق
 یا عدم جماع و چنین زنی را تشکی تشنه الا قضی بطور بزرگ موانع
 تغییر گشتگی گرداند و بموانع لذت برسد اما **تاجون** زیزا گویند که جوف
 فرجش از گوشت خالی بود و لیبائی و از یکدگر دور تر است بیشتر اخیال زنان
 دراز بالا افتد و این زن از جماع برخوردار نشود الا بقضی دراز و بطور
 از غیر این اصلا نسلند و کردند و چنین زنی در حال جماع بدخود و زود شرم
 سبب آنکه مرد از گذاردن حق در ساینده بوانع لذت او قاصر باشد
 و چنین زیزا که در محاسن تنال گفته **تخر** زیزا گویند که درین فرج و بنا
 فرج او در فرج تنگی محاوره و مسافت شویش نزدیک بود از اثرش فرج
 افتد و چنین زنی مرد را دوست دارد و اگر از نزال مرد در بر افتد او را نمی
 رسد و دردی منوط حادث شود و از مرد متنفر گردد اما **متخففه** زیزا گویند

که گوشت در جنب و خشن کم شدن باشد و گوشت نمانده و چنین نیز انگشت
و شفا بخشد الا قیسی طبر بزرگ که مواضع تعقیر را بمنگی کرده اند و بمواضع برکت
ر نیز اکویند که از جوا نب و خشن گوشت کم شدن باشد و لبهای و خشن کنند
شکم گوشت نمانده و چنین زنی از سبب نرسد نباید الا قیسی در بار یک خاصه
چون مایل باشد بر آن جانب که گوشتش کم شده باشد لا هرگاه که بر آنجا نیل
کنند اولدنت حاصل شود و اترال غنیمت اما نیز اکویند که دیوانه های خشن
از بیرون سطر باشد و از اندرون گوشت کم باشد و دست و شوش خشک شده
باشد بیست محاسن چنین زنی از حجاج نیا ساید الا قیسی سحر محکم
بغیر از این از قیسی های دیگر بدست نبرد اما نیز اکویند که و خشن از کرشت
رطوبت فراغ شدن باشد و اندرونش هرگز نماند و چنین زنی از نجابت
متمتع ننهد و شوشش حاصل گردد الا سحر نیز که سحر غایب زرا کریم کند
و حرارت در اندرون اثر کند و اترالش افتد و مرد و چنین زنی لدنت

نیاید و بر خود از نشود این است اصناف که گفته اند که رفتن نباید است که
فرج زنان رومی پاکیزه تر از زنان دیگر بود زنان اندلس هوس و خیر شوخ
و خوش حاضر باشند و در معاشرت مطبوع باشند و زنان ترک نامت ساجی
بجماع بهتر باشند و زنان الاکی بهتر از زنان ترک باشند و زنان رومین
فرج باشند و زود را بنده و بدخوا باشند و ناسازگار و ناسا و فاسد طبع باشند
و زنان هند و مقلاب که توبه تر و زشت روی تر و معتقد و بدتر
و کینه تر و ناپاک تر باشند و زنان زنگبار که در دل تر و زشت تر باشند اما
کرار ایشان یکی صاحب جمال افتد هیچ جنبی مقابل و بنود ایشان نازک اند اما
باشد از غیر ایشان و بمرد دوست تر باشند و زنان مکه خوشتر از زنان مکه
باشد الا آنست که کونه روی ایشان همچون دیگران نباشد و زنان مصر
بسیار رشوت باشند و زنان حلبی خوش صحبت تر از زنان شامی مقتدر
ترین زنان باشند و در استماع ارس بر اصناف زنان بهتر باشند و زنان

بندگان شوی مرد را بخود کشند و نزد جماعت و پیش و پشت بهتر باشند
 و هر کسی که نکین خاطر و حسن و پیش و پشت و تسخیر و خوش و خوش و خوش
 بر در زمان عراقی است آورد و هر کسی که فرزند و پسر باید که زمان فارسی است آورد
 و زمان عربی بهتر اند و حال از زمان و از هر که است که در وقت بداند که
 از زمانی که از ایشان نمیشود توان شد بحسب سن و صفت و دهری که
 هنوز بالغ نشده باشد بالغی که جوانیش و نکال نشسته باشد آنکه
 نام جوان باشد آنکه میان این سن و آن سن متوسط باشد آنکه
 متوسط باشد اما طبعش خا بن بود که بعضی چیز را پوشیده ندارد
 و شش از کب بود و هر چه از زمان و مردان پسندناست کنند اما
 طبعش پنهان بود که بعضی چیز را پوشیده دارد و چون چیزی را بر
 بر مرد و خود ظاهر کند و نشاند اول ظهور بود و آنکه در شش و چشم
 باشد و چنان زمان از او توان رفت اما مایل بخلق باشد و طبعش

آن بود که شرم بر او غالب بود و توب بود و هر چه از عیوب پسندید و خطا
 نکند آنکه آنکه که جمله حسن از او ظاهر شود و در سخن گفتن بشود که بود
 و در وقت فرا آمده باشد و انجمن نیز که بهترین چیزی بود و در زمانه
 دارنده شوهر باشد طبعش آنست که مایل به لطافت بسیار کند و در شوهر خلق
 و چنانچه کسی کند و مرد را بر مراد گرفت کند و بخت و خنوع و خور از او شود
 نماید و این وقتی بود که در روی او سفیدی آید و بود که خوش است و شاد است
 باید که در کسب مردی برون ازین چشم زن نخواهد بود و یا غیر این بخت
 محبت کنند چه هر زنی که از قسم خور و از وی هیچ لذت نتوانست
 و در بیست و پنج لذت نباشد و هر مزاج مردان از و ضرری عظیم تواند بود
 بدانکه زمان محبت شوی و مزاج منقسم اند **بنده** و منقسم از ایشان
 است که اشتیای جماع کنند و بدان میل و عنایت نمایند و غیر از آن چیز دیگر
 خواهند و منقسم دیگر است که اشتیای جماع کنند و عفتی بدان نشسته باشند

و پنجم احوال ایشان مختلف باشد اما پنج قسم اول یکی آنست که تمام جان
و منوط باشد و دوم زنی که کوتاه باشد سیم زنی که نزار باشد چهارم زنی که
سیاه چرده و کشیده بالا باشد پنجم آنکه شوهر ندارد اما **پنجم** هم یکی آنست که
هنوز بالغ نشدن باشد و دوم زنی که کوتاه باشد سیم زنی که گوشت آور بود
چهارم زنی که کوفت پست و مست اندام بود پنجم زنی که شوهر ندارد
و پنجم ستر اخوش نیاید الا بوس و کنار و مزاج و مناکحت و نشاط و جماع
او غیر مقدار بود اما قسم آخر که احوال ایشان در جماع مختلف باشد یکی آنست
که نوبالغ بود و دوم تمام جوان سیم آنکه میان بود اما آنکه نوبالغ بود یا کمبخت
و انظار عشق و مودت نمایند و او را بشهوت و جماع مایل گردانند و در
غیر آنست عصب نمایند و جوان یا مراحم یا عجبین اما نوبالغ و قهتا
جماع اگر است دارد اما زنان میان که ایشانرا از محالطه مردان حیا مانع شود
و چون با او انس گیرند خود گستاخ شوند و با او بسیار بازی کنند و شهوتش بختند

و جماع میل نماید و باید دانست که بعضی از این دلایل بر این قسم سینه کانه
ضعیف است و بدانکه زنان در بطول و سرعت انزال بر بعضی یکی سریع الانزال
دوم بطی الانزال سیم متوسط اما زنان دراز سرچ الانزالند و زمانی که این
قسم عقل باشند در انزال علامه انزال آن باشد که شط او که شود و پیش
چون موش و خشتی گردد چنانکه پنداری که خوابد در دو وقت انزال و پیش
منشیج گردد که در کوفی باقی بماند و یا خاست مرد از اینرا بفرستد و وقت باشد که
لرز بر اندامش افتد و پیشانی عرق کند و مفاصلش شست گردد و از آنکه بر
کمر و شرم دارد و نفسش متواتر گردد و در وقت پیش بر زدی که بر او مرد را از حفر
ملکین و بر او بر کند باز شدت شوق و آنرا نازد اگر این حالتها یاد کردیم هم
چیزی حادث نشود بطی الانزال باشد و چون انزال مردوزن **پنجم** نوبالغ
هر دو در غایت کمال باشد و قاعه عشق و مودت مهربانی در میان ایشان
بقدر وقت آن باشد با آنکه بعضی هم زن را چون قهقهه برساند و بر سرش

و بعد از آن زال بزودی از هم جدا شوند و ناستوده ترین شکله است که فوت
 جماعت زن بر بالا بود و مرد در زیر که فرشته نشد و اعلیل عقد الجوان اما ستم
 در آلت پیر می آید و مردم کرده و موش نه و امثال این نوشته جماعت کردن سر و
 منی دشوار شود و گاه باشد که ریش خضیب پیر آید و اگر استاده جماعت کند
 در مردون حادث شود و منی دشوار بیرون آید و در پشت و در زانو و در
 نشاید که خروج منی بسیار بود و در کرده و زانو و کشتن سر و او جان فاسد
 و باین حایض نیز علت آورد و بچم کف و بر من باشد و در نفس نیز همین حادث
 و زن نارسیده ناستوده است زیرا که عقل فرزند نیست و لذت کمتر و در آن
 بزرگال نیز جماعت کردن ناپسندیده است زیرا که قوت مردی قفل
 شود و روی زگر دو پیری زودتر گردد و ولتهای زشت از وی پیر آید
 که مرد از زبان دارد و نسل باید است که ثبوت و ماها هر روز
 باشد از قول ما نافع مرد از احباب است و زن از احباب حب

و نفع آخر بر کس آن و ثبوت زن ماه و ناکوش چپ **پیر** ماه و ناکوش
 در با ناکوش **پیر** در میان **پیر** در ناکوش **پیر** در ناکوش **پیر** در ناکوش
 حق **پیر** در میان **پیر** در میان **پیر** در میان **پیر** در میان **پیر** در میان
پیر در میان **پیر** در میان **پیر** در میان **پیر** در میان **پیر** در میان
 این روزها که جماعت کند این حکما را فراموش کند بعضی حکم بگوید و بعضی را
 بگوید و بعضی را بالدر حال نطفه زن مسر و افتد و ثبوت و در شود و بجز
 او کس که نخواهد **پیر** در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
 موی از هر یکی از کس که خالص اند کوفته و چفته بعل بر ورده چون
 و بوضیب مالدن و عظیم **پیر** عاق و حاکم به دار چینی از هر یکی از کس
 حوزد بید و بعل نخل بر ورده و چون کند و بوضیب مالدن و عظیم **پیر**
 که صبر تواند کرد **پیر** عاق و حاکم و موی جزا خورد بینه و بعل نش
 کف کرده بشنود و بوضیب مالدن و یک است بگذارند و چون خواهند که

مجامعت کند به ستارچه پاک کند و مشغول شوند بهم بود که فاعل و مفعول یوا
 شوند **فعل** **فعل** و غفران و داری چندی عاقر و حایر و قدری شش خاص
 پاییز و بعد از نیم درم غلو کند و نگاه دارد و در محل مجامعت مدد هم کبیر
 و لعاب آن در ذکر یا چند آن لذت دهد که شرح نتوان داد **فعل** **فعل** و داری
 کبابه ز چنبل برابر بید و باشد غلو کند و بوقت حاجت کبی در مکر
 و آب من در قضیب مالد و جبراد در من نگاه دارد و چند آن ذوق و لذت
 دیگر بجا نین که شرح نتوان داد بهم آن بود که فاعل و مفعول هر دو پیش
 شوند **فعل** **فعل** عاقر و حایر و موید کمن برابر بید و باشد پاییز و بوقت
 حاجت قدری بر قضیب مالد و خشک کند پس مجامعت کند چند آن ذوق
 دهد که شرح نتوان داد **فعل** **فعل** کبیر به را خور و بجایز و لعاب آن بر ذکر کلاه
 شوق چند افزاید و عاقر و حایر همین فعل **فعل** **فعل** و زهره خارش و در من
 زیت بر دو برابر نهان را در در من مالد و گرم کبابه را در ذوق افزاید **فعل**

اگر خواهر که زن بد بگیری میل کند سقوط نماید و بگوید بار و من باد ام میبارد
 و بر ذکر مالد و مجامعت کند بعد از آن هیچ مردی بر وی قادر نبود **فعل** **فعل** و زهره
 مایه آن سیاه با مالد و رنگ بیا میرزد و بر قضیب مالد و هیچ کس دیگر نمیکنند
 خردل را نیک بگویند و بار و من بیا میرزد و بر ذکر مالد و مجامعت کند **فعل** **فعل**
 عجیب غریب کند **فعل** **فعل** و این بر این کرده عاقر و حایر چندی زهره کبیر میمال
 همه را نرم بگوید و آب با این با آب با در بخوبی بپایزد و در حایر آگینه
 کند و سرش استوار کند تا ده روز و هر روز با نازده با بچسبنازد و بعد از آن
 بر ذکر مالد و صبر کند تا خشک شود بعد از آن جماع کند که از شوق هر دو جوید
 شوند و اگر زهره مایه آن سبز یا سیاه که در وی رنگ دیگر نباشد و قضیب
 مالد و بیا میرزی که مجامعت کند جزوی دیگر نخواهد **فعل** **فعل** و چون خون بر زن
 بر ذکر مالد و ما هر زن که مجامعت کند مفعول عظیم عاشق او شود **فعل** **فعل** و دیگر
 خواهد که لذت یابد و مفعول ویرا دوست دارد و وقت تمام ده نفر را

خرد گوشت بکشد شراب نکند و روز دیگر پست درم روغن زیت در آن
 کند و چهار درم قلع ازرق بپوشاند چنانکه شراب بسوزد و روغن با آن غلیظ
 در شیشه کند و بوقت حاجت قدری بر قشيب اند و مجامع کند مقول بغایت
 لذت یا **بهر** اگر خواهر که دوق تمام یا بهر محبوب را دوست دارد
 بستاند عاف و حاموینج و دار چینی و کباب به جمل برابر و گوشت و باغچه
 حل چین کند و حب زرد و مقدار کمی خود بوقت حاجت در زیر زبان گیرد
 و چون حل شود بر قشيب اند و مشغول شود دوق تمام یا بهر البته **درا**
 قشيب بزرگ کند در بزرگ کردن ذکر و صحت کردن و زیاده نمودن
 سست **دری** که ذکر را بزرگ کند و درم لسان القضا در شیر بکشد
 و ذکر را آب کرم بنویسد و مالده و شباین طلا کند بزرگ شود **دری** جتی که
 درد آن بکشد و مجامعت کند فستق فزاید و لذتی عظیم در هر صطک روی
 بکرم سنگ بنی بکشد آنکس فرغش نیم درم حوزد بسیار و در خنجر برورده

پیشتر دانه از روی پروان آید و در آن بیره بپاشد و حب زرد و هر یک بخوری
 در محل مجامعت درد من کرد و کاه دارد و آب آنرا بر دکر مالده **بهر** که شمشیر
 سخت کند باز نکند عاف و حاموینج زهره کا و ادویه را خورد بسیار و در زهره
 کا و چون کند و بر قشيب اند مقدار خواهد که مجامع کند **دری** فرغش نیم درم
 بکرم سنگ بکشد آنکس نیم درم را خورد بسیار و روغن جری زرد و قشيب
 مالده باید که خیانتی نباشد مجامع کند که تخم بماند و تا ذکر آب سرد نشود
دری در سخت کردن قشيب که بکشد که هنوز بر بر نیارده باشد خارش
 زنبورک بنین یا زنبور ابلق بزرگ بسیار و زرد و خارش زنبور را بشواید تا بچه
 بکشد را بکشد پس در ساعت بکشد و در روغن یا سمن خالص خون کرم
 اکند و بر آتش نهد و سرد یک محکم کند چنانکه از روی بخار بر نیاید و آتش نرم نرم
 کند تا بیک مهر اسود پس در کراسی ریزد و پیشتر دانه روغن از روی پروان آید
 و مقدار یک دانگ فرغش بسیار و در آن اکند و روغن را در شیشه کند

و منشا سوار کند و در وقت حاجت پای چپ بر سر چوب چتر کف پاوانش را
 بکف چوب کند و کف پای بر زمین نهد و آفتد را که خواهد چای کند تواند کرد
 و چون کف پای بر زمین نهد کلین یا **برخ** دیگر درخت کردن قصبه چتر بزرگ
 صد عدد دروغن لبان نیم درم دروغن سوسن خردم مورچه را در وی افکند
 در فصل تابستان که آفتاب در سرطان یا اسد باشد و اگر دروغن لبان باشد
 دروغن سوسن کافیت در جایی که باد نرزه باشد و زان شبته را در آفتاب
 چای و چتر پنجاه روز آفتاب باشد پس در وقت حاجت هر مرغی بروی زنه
 تا هر سبب دپس در کف پاوانش پای مالد فی کمال و آن غده قصبه چتر
نیک دیگر بگردنک بزرگ جایی معتقد او را حکم کند و مقدار سه درم سیاه
 در دهن او برزد و دهن او را حکم میند و چنانکه مخرج سیاه نباشد پس از
 اول آن هر جمله زیاده را آفتاب اندازد تا خشک شود پس چون بداند که بگو
 خشک شد شکم او را بشکافد کتله سببه بود و تمام شدن پرون او را دو کاه

در وقت بی ممتد دهن بگردان آواز دهن پرون نیار و انزال باشد **نیک**
 یکبار روی اسپیکت اوی دم در انوش را سکنار و اندک بکند و از آن وقت
 حاجت هر بند دست راست بند انزال دیر شود و لذت تیر **نیک**
 موش بزرگ را گرفته زنه در تابه گرم اندازد و بر این کند بمرتب که دروغن
 باز دهند و آن دروغن را بر ذکر مالد قوی و سخت کرد و **نیک** که انفاط قوی کند
 زنه را کا و زوا کپسین مصطفی جوشیده یا یکدیگر یا بنزد و از اول شب ملا کند
 و قصبه چتر و حلالی آن انفاط بهر آید که شرح خوان داد **نیک** دیگر اگر مغز خفاش را
 بر کف هر دو پا باند چای زیاد توان کرد **نیک** دیگر سپندان سر فرا باروغن
 یا ساین پایزد و قصبه چتر مالد سخت شود و مغز پنه دانه با موم صندل پوشانند
 و دروغن کل بروی افشانند و بر قصبه چتر مالد قوی شود و نش طاف و **نیک**
 که در دهن بگردنک سیاه افزاید ملک روی بگردم مشک خالص نیم درم
 نیم درم باید و بیشتر بخمیل بر پرده چوب نزد مقدار نخودی و در دهن بگردم یکدیگر

فرو بردن ز آب گرم بکرده رسیده باشد که غلیظ همچون سنگ گردد و سبکی
 زهره کا و و پیا ز کرسن ابر خوردن بگوید باز هر چه بر شد و برادر صلا کند سخت
 کرد و غرغرا گرم کند و فرو نشیند تا آب بچ نغزند و **زهر** اگر سس حشمت
 از زهری بود ملائم است که پوسته که اخسته و پر مرده بود و کوفتی که گرم کرد
 و اندک سبزی در وی پدید آید تا سخت نکرد علاج پیش بر مالد با نفع **نوع**
 خضبه القلب و شیبک و جوان خشک کرده بچم کر ز و خایه کوساله هر یک
 سه شغال بود یا کشتال این قایم مقام مایه مغفورا است **نوع** که زهر المین
 در سبب شک کرده و زرد بید و در روغن زیتون کند و سه روز هر روز
 بجام رود و ذکر را آب گرم مالد تا سحر شود و آنگاه این روغن بر وی مالند
 بعد از سه روز خضبه سخت شود **نوع** درستی که وظیفه غذای خود از زرد بچم
 مرغ خانگی بچم کشت و کند تا ترتیب کند و طریقی است که اول کند تا را
 با قدری روغن کا و بریان کند بعد از آن زهره زرد مارادان کند با قدری

ملک و کندار که تمام بسته شود و پیرشت شود و بخورد و علیه گوشت و سفند
 بخورد با پیاز و کندار و دار چینی و خولجان و زیره هم مناسب است بعد از آن
 زهره کا و و غسل کف گرفته در همد بکوبند و ذکر را چند نوبت آن
 مالد که نفوذ تمام شود و اگر قوی تر خواهند قدری پیه کا و بکندار و قدری
 بچم ز کرسن کوفته و عاقره خامو بچم آن بیا میرد و برادر مالد با نفع خوبان
 آید و امتحالی طعام متولی شود باید که بسی طعام خورد **نوع** اگر مجامعت
 تواند کرد بچم خورد و دار و نفع از هر یک بیدرم بخورد نیک شود **نوع**
 است شناسن مذک که شعله مغز بادام حبه انحراف خون دار چینی حب البلبان
 فلفل سفید زنجبیل از هر یک بیدرم و سه درم بلاد اضافه نماید و بگوید با لچو
 شود پس با روغن زیتون بپا میرد و بر کرباس گندم صلا کند و بر آنجا بندد
 تا سه روز بعد از آن بجام رود و کرباس از خود بکیرد و قطعاً آب بخورد
 نرساند و مراکت در روغن زیتون نرسد تا روغن بخورد و چنان

میر کند که عرق نشیند و عاقرو عابد من خور دکنه و در دست گیرد و بر ذکر مال
 چند آنکه سرخ شود آنکه باب کرم نبوی که بزرگ شود و مجربست **فیکر**
 پاک لوی که بعد از شیر فون زهره کا و سر کج در روغن کل بخورم جمله را طایفه
 در شب و بیدار بشوید و چند آن شود **یک** اگر کند نه در سوراخ ذکر کنند
 عظیم یافت **مجزب است** و **موفق** داروی چند که محل مخصوص زنان را
 تنگ گرداند **فیکر یک** و زعفران و مشک از هر یکی برابر پس بکشد
 شراب کبابی بر آن ریزد و سه چهار جوش بپاشد و بان جاکت
 در شراب بیاغارد و کاه از دو کیشانه روز بیشتر از مجامعت که فرج را
 تنگ گرداند و خوشبو کند **یک** قاقب و سنبل و سعد و همراه
 تنگ بگوید و با شراب برشد و بپشم بخورد **یک** برادر است و نقل
 و توتیا و ماز و استخوان موخته از هر یکی برابر و آب مورد برسد
 و کتان پاره بان ترکند و بخوابند برادر **فیکر** و عاقرو عابد

و شراب صاف نیم من مورد دانه بخورم همه را بپاشد و در روی نشیند که بکشد
 مجربست **فیکر** و کرم دانه و مشک و عود از هر یک دو دانگ و همراه
 تنگ بساید و با شراب بساید و با پشم بکاربرد بغایت تنگ کرم شود **فیکر**
 که زهر از بزرگد و شیر که کس نفاقیب و کینه آتیس مانوی با سفید چوب
 پنجانی خود دهنی خود پنج از هر یک بخورم همه را خور و بکوبند و با شراب
 بپاشد و بپشم بان بکاربرد بهتر از این نباشد **فیکر** و کرم دانه کبابی
 و سعد و سنبل و همراه اینک بساید و با بان پشم در شراب قابض ترکند
 و در دارو نافه و بر دو بخوابند برادر تنگ شود **فیکر** که فرج را تنگ
 پیراکیان و پریط و سرکین کوسفند و روغن نارین و منع بادام از هر یکی
 جزوی زعفران و مر از هر یکی ربع جزو همه را بروغن بکشد و در دارو با خشت
 و کوفته بر آن افشاند و با پشم بخورد و در بغایت کرم و تنگ شود **فیکر**
 که فرج را تنگ کند پیراکیان و سعد و سنبل و می و سعد و شرب برک علیق خشک

و مازوی کبود از هر یکی سبزوی و سمر را کبود و با شراب برسد و بخوبی
 بردارد که خشک شود شوی شود **نیک** که بر زمین کاو در فرج کبر و بغایت نیک
 شود **نیک** که بر پوست ترنجافا قیاق پوست انار شیرین مازوی سبز تا
 حدود هندی از هر یک نیم درم جله را نرم کبود و با شراب کهنه خیر کند و پاک
 بشوید بر آن آلوده کند و بخود بردارد از همه بهتر بود و بدوشیزه کی برسد **نیک**
 اگر زخمی بکارت بهاد داده باشد بکیر مازوی سبز و پوست انار شیرین
 از هر یک جزوی و پنج سمره سیاه و قدری آفتاب اضاف کند و در فرج
 ریزد تا بر و چند نوبت چنین کند بحال و شیزه کی برسد **نیک** **نیک**
 زن آبتن نشود مازو و شب هر دو را برابر سیاه و بخوبی بردارد آبتن
 نشود **نیک** که بر زهره کج خشک برزد و طلا کند و با زن مجامعت کند آبتن
 شود اگر زنی که آبتن باشد پیشم اسپ را سوخته بر روغن بیا میرزد و با پانچم
 بخورد بکیر و بکارتی جدا شود اگر فرج زن در دکنه شیر بخورد بکیر و میفید و نیکو
 کرد **نیک**

بسم الله الرحمن الرحيم
رنگ قدری غفران بخشش تلخ باشد و رشتنهای بار یک از دیگر
 متفرق نه آنکه رشتنهای سبک و ناه دارد یکدیگر متصل بستاند از آن و متعال
 غفران را با پنج سر آب پاک و شسته کرده سر آنرا حکم میدهند و هر روز در آفتاب
 گذاردن کوفی بپالاید و جرم او که چون گاه شده باشد بریزد و آن آب را
 در قلع چینی کند تا صاف شود و در طبقی پهن ریخته کاغذ را بپالاید و بگویند
 کند که رنگ همه اجزای کاغذ اثر کند و آنکه گاه بر سر پرچ را بالایی است
 انداخته کاغذ را بالایی که بر آب کشیده تا به هم چسبند و در سایه خشک کنند و هر چند
 دیر تر خشک شود بهتر بود **رنگ** باقیمانده آن چنانست که بفرار برده

بزر

بکشد در آب بگذارند و آنگاه جو شیده گذارند که صاف شود و کاغذ را
 در میان آن گذارند تا ساعتی بگذرد و بر آشفته در سایه خشک کنند تا این
 رنگ زود متغیر شود و شبانی ندارد و آب بشاه قوت نیز منج می کند
 اما کشته است و آب بنیان افزون هم رنگ میکند تا هم بقای می ماند
 از رنگ ناک خوب می آید طریقی آنست که پنج سر رنگ لاک را کین
 آب صاف کند و در یک سنگین و چندان بجوشاند که بدو سر آید
 پس صاف کرده کاغذ را بر آن رنگ کنند و در سایه خشک کنند که خوب
 می آید **رنگ** آینه پسندیده است طریقی آنست که قدری معصورانم
 بسایند و در شالی یا در کریمین ریخته بجای پیان و نیزند و آنکه یک
 آب سرد بر روی ریزند تا آنوقت که رنگ خود را همه بیرون دهد آنگاه سار
 گذارند تا خشک شود پس یک کل معصور را دو سه اشخار شود مانند
 نمک بر آن افشانند و بسیار بماند بعد از آن آب بروی افشانند که گذارند

تمامی رهنما در ظرف یک کاه قدری آب گشته ترش با سرکه گشته آب
 نارنج یا آب لیمو یا آب نارترش دروینز و کاغذ را در میان کف
 گذارند و بگذارند تا نیمه کف ببرد و آن کمتر از شش نخواهد بود و بجا
 طریق خشک و درین باب احتیاط شرطست **نکته** در این رنگ زهر آبی
 آب نیل هراب کرده کنند و بعضی بگمای کبود اما این پسندیده نیست
 زیرا که کاغذ را درشت و سنگند و بطریق احسن آنست که در وصل آب نیل
 قدری تخم علف آفتاب گردان را در کوی پاک غیره گرفته با لایچه چسبانی
 و بعد از آن قدری نوشادر نرم بپاشد و در کون کند و آب کرم در وی کشیده
 بسیار حرکت دهد تا آن آب کف کند و در آفتاب چند روز چون کون
 از آب غالی مانده آن را کوراک برین لوده است در آن کون نهد و سرش را
 حکم میند و یکروز در آفتاب بگذارند تا آن را کورک جذب کرده را
 بپزند و آنگاه چون خواهند که کاغذ رنگ کرده در آب بخت کنند و اگر

خواهند رنگ کاغذ روشنتر بود آب را بیشتر کنند **نکته** در این
 استادان زرکوبان بختقال طلای تمام عیب رسد و برق گرفته باشند
 اولی چند عدد بستانند سر بنیم سیاه را بکند از نو اندک را آن در کاغذ
 کنند و دست را آب کرم و سوسن بپزند و کاسه را آب سر بنیم لایق
 و زر را بپزند و در کاسه بکشند و با انگشت مالند تا آنگاه که محقق شود که
 حل شده است و قدری آب پاک در کاسه کشند و دست و اطراف
 کاسه را بشویند و سرش را بپوشانند و ساعتی بگذارند تا زرد نشین شود
 آنگاه آب را با دبرابر بریزند و بقیه موی آن زر را بر تلک انداخته
 کنند و چون اندک خشک شود بکینیم یا عقیق یا جع طلا داده بزنند
 و اگر نتواند بسیاری بکشد **نقح** نیز بهین طریق بود و آب منع غلیظ
 نیز حل توان کرد اما از خاک و غبار رنگ محاطه باید نمود و چون رو
 نقح را ثابت کردن زیاد آید هر آب که در کاسه مانع بشود بریزد کاسه

را با تشخص کند که اگر زو نوره بسیار آب مانده تیره نموده چون خواهد
 که بار دیگر کتابت کند جان طریق دو انگشت بر ششم یا بیست و یک باله و کتابت
 کند **سین** بجز قدری بر پنج مروی یا منقوس یک را و بر یک کتابت
 بماند تا سوده شود و آن کتابت جمع کرد پس آن سوزن را در قوی
 چینی کند و یک سنگ اکبرم بنویسد و چند آن بگذارد که به تیشینه آن
 آب زیاد تر آید بریزند و آب شمع عربی همان طریق زو
 نوره باله داخل خود و بدان کتابت کند و چون خشک کرد و یک
 بنوع مریخ شد **سین** را جو روی از کوه بخشان حاصل شود آن را جو ^{مسکین}
 و بنویسد و سرابی را بگزیند و آنرا شمشاد خوانند و آنچه بماند بغایت
 رگین و کنگنه باشد چون خواهند که بار بزرگ اول آنرا آب شمع
 کنند و در کاسه بسیار بماند و بعد از آن که ختم کنند آب شمع عربی
 بر تیره رسانند که لایق و موافق کتابت باشد **عمل شریف اصل او**

از کوه دو سیاه است از کل حکمت کون لبازند و آنرا بپزند و بهترین آن
 در فرنگ روم سازند چون کاتبان را در محفل خود بکار آید در صلایه آن
 احتیاط شرط است اول خشک به سنگ بماند و بعد از آن اندک اندک
 آب زار ترش صلایه کنند تا آنجا که جرم مانده پس با گرم سنگ است
 را بشویند و در کاسه و سه ساعت بگذارند تا زیر آب گردد آید آبرای بریزند
 و با قیر اخراجت پنجه آب ناریسیده کنند که خشک شود پس قیر را آب
 شمع سرشته کتابت کند **عمل کج** دو نوع میباشد یکی که مقدار کمی
 مسرادر ظریفی کنند و همان مقدار سرکه کنند صادق انگوشت در آورند
 و در چاه آب آویزند و چهل روز بگذارند پس برین آرد رنگاری بوز و لطیف
 و نوع دوم از حضرت کوفندی گیرند به این منوال پس از آن نکا قیر را
 بر کوی بپزند و در کاسه چینی کنند و با نرروت و آب شمع حل کنند
 و هر چه خواهند بنویسند اما چون تمی بر آید کاغذ را سوراخ کنند تا بر

و مرارت اندک غلظتی برساند چنان است که اندک کف دریا و صمغ
 بکتاب حل کرده بدو است چکاند که جال ول آید **نوع دیگر** بیهوده
 است که قدری ماروی رسیده را خورد باید و در آب کند چ روزی در آن
 در یک تنگین بچو شد چند آنکه بقوام آید آنگاه قدری زاج کرمانی شود
 در آب اندک و بهم بیاورد تا سیاه گردد پس پالا بدو بر آن تست کنند
 انا نوشته را از نم کنار دارد **نوع دیگر** که آسان تر است قدری نشسته
 در آب آهین کند و بر سر آتش نهد تا زمانی که آتش در وی اثر کند و پاک
 بسوزد آنکه بکتاب یا آب حل کند مرادی براق در آن باشد **نوع دیگر**
 مرادی که خوب است صمغ عربی دو چند آن دوده پنجند آن کاغذ نیم خور
 پنجه و پنجه و سده ابر از غفران و بسیار مسلایه کند تا بخیل کرد و با پیچ
 بچند بر شد و از وی فرمها سازد و در سایه خشک کند و چون کباب
 نایب حل کند و بکار بر **نوع دیگر** که بستان در می دوده پاک است نم

صمغ عربی روغن چارم - مار و دودم یکدم از ترکی زاج و زنجبیل
 فرومای بهم **نوع دیگر** صمغ هم سنگ دوده زاجت هم سنگ هر دو مار
 هم سنگ هر سه صمغ است آنگاه زور بازو **نوع دیگر** که یکی از شرکاردان یک
 الکتاب جال الدین یا نوت ترنپ کرده **نوع دیگر** دوده خشک هم یک
 از صبر و نبات و صمغ دو روغن دوین و زنجار و دینکوبای
 و الکفی این جمله حل کن با کتاب آب مورد کرم کرب ختن داری بوس
 اینت رانی **نوع دیگر** که موی را باطل کند و از بر آمدن باز دارد آنکه
 که موی باطل شود موی را بکنند و بعضا آن چ که بغار سی بک کوبند و این
 دیگر که شوکران هر یک جزوی بهم استیحه و صمغ و مرغ زاری زانست
 کرده بایند و بالعاب بر ز قلو تا بپایزند و طلا کنند و بز زنجبیل که
 بپایزند و طلا کنند **نوع دیگر** که موی را بکشد و از زیر آن هر یک که جزو
 و شب بایانی پنج جزو و سده بعضا بایند و طلا کنند و موی بغیرا

بر دراج آرموده است اول مویرا بکنند و طلا کنند صیغف شود و باطل
 کرد و لعابین قطنو ناکه بر که خیا نیدن باشند باطل کتده است
 صفت زرد که مویرا بر است از آهک آب مار سیده و زرنج با نوبه سیر
 یک و وزن یک و آب کند و بر شد و ساعتی بگذار داکه طلا کنند
 آهک چتر بود و زرنج کمتر و باشد **یک** اگر آهک زرنج با نوبه است
 پیرنند با در افتاب بنهند و با لایند و دیگران آهک زرنج تان
 دهان آب کنند تا چنان شود که چون بر مرغ بدو فرو برند فوراً
 بریزد پس آنکی روغن بدو بیا میرند و با تشنم بچوشند تا آب
 برود و روغن بماند آنگاه روغن طلا کنند **یک** اگر بکرنه شکار کچر و آهک
 دو جز و زرنج نند و دو جز و سمر را در آب کنند و سه روز بنهند
 با لایند و چهار یک وزن آب روغن بروی بیا میرند و بچوشانند
 تا آب برود و روغن بماند **یک** اگر خواهند موی باز بر آید و صیغف

آهک زرنج

آهک زرنج و خاکستر چوب پالود را کنند و نیک بیا میرند و طلا کنند
 و با رجو و با قلا و تخم جرجین بنهند و اگر خواهند که پوست سخت را باز
 بکرنند شسته بکنند صد درم و آهک نجابه درم و زرنج زرد نیم
 هم بیا میرند و بر شند و طلا کنند و ده درم آهک و دو درم زرنج را
 در کشاب بیا بند تا بنشیند و با لایند و آن کشاب را طلا کنند پس
 باز با قلا بنهند **صفت زردنی** موی سفید کنند آرد کچر مابند و روغن
 کنند و طغار را اکنون بنهند و گوگرد در زیر او دو کنند و هر طغار را
 باز در اندوز آن از دراجها نند و زیر و بر کنند چند نوبت **روغن**
 آرد بکنند و بجار دارند مویرا سفید کنند **یک** اگر خواهند که موی سفید را سفید
 سازند زرد بکوبند و شب بنهند و با لایند و با لایند بنهند یا با سکر
 و ترشی نارنج که سفید کنند است و آب برنج موی زرد را سفید
 و ترشی نچ زردی دو درم پاک کند و عطشها نیز پاک کنند است

آرد در آب نه از آنکه از سر کین کو سفند بود بر سر آب آید تو اکثر از دست
نوع دیگر اگر زاج و مار و هم میخند میان آرد کنند و اکثر در آنجا نهند و بپزند
 که دشمنان و دزد هر یک آرد بپزند و در قحج بر آب که نزد اوست بریزند
 اکثر که زاج و مار و دست آید و دست او سیاه شود و اکثر از دست
نوع دیگر بفرماند که طشتی و خروسی بپزند و پارچه کاغذی را چری بنویس و بر کران
 خروس آید و آنگاه بگو که ای خزان خروس در زیر طشت میکند ارم شما
 یکیک در طشت ننید که در دزد بود و خروس بپزند و آید پس در خانه تار یک
 کوی بکن و خروس را آید برده طشت را بر بالای خروس بگذارد
 طشت را به دوده سیاه مال آنکه یک یک آید و دست که دست طشت گذارد
 آن که بکن است بخاطر جمع دست بر پشت طشت نهد و دست او سیاه
 شود و آنکه در دست نزدیک طشت نخواهد رفت و دستش سفید خواهد شد
نوع دیگر خربزه و زرد را به دست آرد و زبان از ایشان جدا کرده با نان

و نیز آید که کوه سازند و بهر که کان چید دارند بخوردا و دهند که در حلق او
 میماند **نوع دیگر** اگر خواهند بر دم چپان و آغایند که جن و پری یا جن
 بفرماند با نان کل کون کران بپزند و لختی آید آب نهد به با نان کل
 تر در کون کن و سر او را بپزند و آنکه آب نیز در آن کون بریزند
 آید آب بپزند بعد آید و خود نیز زیر لب بگشوی بکند و بگوید که بران
 جمع آمده اند و با ایشان در حرقم **نوع دیگر** اگر خواستی که چنان و آنمان
 که پریا زار شیشه میکنم بفرماند شیشه بپزند و آب صاف پاک
 در آن شیشه کن و پنج شش قطره از آب خربزه بچکان آنکه بفرماند
 در شیشه نگاه کنند به صورت خود بپزند و بپزند که دیو و پری **نوع دیگر** که می
 بپزند و بار و من زیت در چراغ نهند هر که در مجلس بود خواب رود و بر
 از سر چراغ آن کنند و از پوست مار فیل سازند و دوسه جافیل نهند
 همه خانه پراز مار نماید **نوع دیگر** از آب ریشم کنان فیل کنند سطر و بر کز و خیار

چراغدان نمند و کوشش بر زمین کشند و بکتاب برایشان زنده خپان نماید
 که هر دو با هم شخ میزنند و در جگنه **دیک** اگر کندم را با کور کوبوشانند و بخت
 مرغان افستند هر مرغی که بخورد بهوش شود و چون روضه نیت
 در حلق او ریزند بهوش آید **دیر** اگر اندکی مردانست در خج با میز بخت
 بخورد یک ن دهنده خورشید پخته چون سر که آب سرد در حلق او
 ریزند بهوش آید **دیر** هر یک در آب بوشیدن را هر مرغی که بخورد
 بهوش کرد **دیر** در شکم نوشدارو با معجون کونی پختعال بخورند و
 صناد در روضه با بونه و روضه کل کرم کرده بر شکم مالند و غذا اعلیه
 بخورد آب مرغ جوان **سلاج** باز ایستادن خون حیض کل از منی و بیخ
 انجبار مصری میان سرخ هر یک یکمقال کوفته و عیبه باب برک
 لسان کمل بخورد غذا برنج با ساق و گوشت بتره **سلاج** اسهال خون
 و حرارت و تشنگی شیره تخم خرفه بریان کرده غمقال شربت صندل

پختعال طباشیر نیم مقال خج انجبار نیم مقال کل رمنی نیم مقال شربت
 کرده بخورد و غذا شد کثیر با بخورد و بشیره بام بریان کرده اگر تب ندارد
 خروس کج را آتش به بزنه **سلاج** اما س خدیج رشنه و جند یک تر بعل مروج
 ساخته بپزند و تخم سیاه تال و کشته نیم ساین طلا کنند غذا دهد باذن الله
 تعالی **سلاج** و سن ماروی سیاه اهنک و خاک تخم خیار و موم و پوست انار
 و غمشاد و غلط را بهم کوبیده و بوش و کف او را مالند شفا یا بد **سلاج** دوی
 جرب به آب سرب سرد اسنگ نو نیا و عیند آب موم و روضه کل نیت
 نیم جوشان من بالند که بشود دفع کرمانه کر طفل و در ریشه ترکی و بر شفا نو
 با سداب صلیه کرده باز بپزه کا و یا ترشی در سرف ملا نایند بشود
نوع دیر در ریشه ترکی با زیره کرمانی صلیه کرده با با بخت نباشتا بخورند
نوع دیگر پوست در شیه باریک انار ترش اکوفته آب شربت صندل کرده
 در زیر زانمان گذارند روز دیگر فصل اضافه کرده نباشتا بخورند و از البینات

ببریز کنند **نور** و وضع حل بر سه پارت غالی تب مزیده بنویسند و بریز
بای حامله نهند بعبادت الله تعالی آسان کرد و

دجس
ط م ا
ن و

باید است که جزو طسوج و قراط و دانست بحسب فنی متغال و محفل
مپاشند چای برای نرگون از درم کمتر از برای شغالت از **نور** که بکابر
برنج نامند و از وزن دودانه خردل تربت **شعاع** و دوازده آ
حبه از درم عبارت از سدس فن و است که بجز و از چهل و شش
جزو درم باشد و از شغال عبارت از دو شیو است که چهار ارزده باشد
طسوج از درم دو حبه است نیم کرده ارزده باشد قراط از درم
که شانزده ارزده باشد و از شغال و طسوج و نیم که پانزده

مهر از درم و طسوج است
و از درم و طسوج است
و از درم و طسوج است
و از درم و طسوج است
و از درم و طسوج است
و از درم و طسوج است
و از درم و طسوج است
و از درم و طسوج است
و از درم و طسوج است
و از درم و طسوج است

دان

دانق بنار سی انک کوبند و آن از درم دو قراط است که سی دوازده
باشد و از شغال دو قراط و یکجبه که چهل و چهار ارزده باشد **نور**
دو قراط متغال است نوازه دو دانک شغالت و بعضی بنمیزد فنی است
غراما بعین بوز یکد انک و نیم نادر دانک **نور** بعین فنی است
و قیاس کرمه شامیه نزد بعضی یک غراما و نیم و نزد برخی قراط
و یکجبه خرنوب از مطلق او مراد یک قراط است خرنوب شامیه
چهار حبه فنی و حبه ذبی است با فلا از مطلق او و از باقلا فنی نیمه
مراد نیم و حبه با فلا سی اسکندریه نه قراط است با فلا سی مصریه
چهل و شش جزو متوسط است که یکد درم باشد **ابولوس** نزد بعضی یکد
شغالت و نزد بعضی یکد انک درم و بوجان سرابون کو یکد قراط
اکونافن از مطلق او مراد شش قراط و هرگاه در روغن مذکور
شانزده و حشمت و از شراب چمن شغال نیم و از عسل سه و قبه و ربع و شش

و قید زخمی ز اکثر کیمشغال و نزد قلیله کیدرم و در هم را معرب از آن دانسته
 چون از مطلق او مراد نه در حقیقت چون بنطیه کیمشغال است چون
 ملکیه در حقیقت بذوقه کیدرم و نزد بعضی کیمشغال ملحقه
 در ادویه مراد کیمشغال است و در غسل چار شغال سامونابین مملکه یا
 فیم و نیم او و نفوس و ادویه یکو قیده فبا سا و آذون و غلت
 شغالند فلجبارین بقول و بقورید و کیدرم و نیم است برادر
 مانند ملحقه از غسل چار شغال و از ادویه کیمشغال برادر صغیره
 یکدست جرجیم و رای مملکه و شغال و نزد بعضی یکدست
 حمامای کیمشغال جمعه سدرت خرمای مجامید و نیم
 شغال خرمه بجای مملکه فرای مجامید شغال است و کونید
 قدایت که کف دست را مملو سازد و دینار کیمشغال و شغال است کف
 شغال است و آنرا مقصد نیز گویند و یکنه ربع او قیده است

و سیحون و شغال فیم است و قیده که و قیده نیز مانند شغال
 است و چار شغال فیم است و نزد قلیله چار شغال و خجندی گوید
 حذاق اطبا چار شغال دانسته اند فاطل و فیطل و استار است و نزد
 خجندی دو قیده و در غلت ح الطب غلت شغال سکرجه کبیره
 نه او قیده است سکرجه صغیره او قیده است مدقه بوزن سکرجه
 کبیره است طوله شغال نیم و سقیمه اط است لفظون کبیر
 و قیده است لفظون صغیر بوزن جوزه ملکیه است که شش و غنی
 باشد قوالون زر و عن دوازده در حقیقت و از شراب یکو قیده و نیم
 خمی و شغال آن در هم نام در قیدیم است و اکمل بوده و در زمان
 جدیدش را کنی شده که دوازده قیراط غنی باشد و بطوح است چار
 و بجه چهل است به است و آن نود و شش شیره یکصد و نود و دوازده
 بشود در هم فاکس که از در هم لیم مراد است عبارت از چار کیم

نیم مثقال صبر فی مثقال صیر فی عبارت از درم تام جدید است ^{نصف}
طبی گیرد درم ناقص ^{و موهما الله} سبع درمست و آن شش دانگ است که در
جبل از نه باشد صد و هفت و هشت حبه و هفت و چهار
طسوج و هفت قراط مثقال نوعی عبارت از درم ناقص ^{نوعی}
که چهار دانگ نیم باشد و آن وزن اشرفی و دوتی و انشال است
در هم نوعی بقدر سبع از مثقال شرعی کمتر است رطل مراد از مطلق
او رطل بغدادیست که نو و مثقال باشد و بدرسم صد و هشت درم
و چهار سبع درم که دوازده اوقیه باشد و این رطل کوبه که رطل
اصل نسبت بر رطل شراب بقدر ربع زیاده است و نسبت بروغن
بقدر نصف و رطل شراب نسبت بروغن بقدر ربع زیاده است و رطل
مکی مثقال مدنی صد و هفت مثقالست من از مطلق او مراد دو رطل
که بوزن غیب یکصد و هشتاد مثقال باشد و بوزن فقه دویت

نچاه و هشت درم و سبع درمست من مکی یکصد و هشت مثقال
من رومی پنجاه و نه است که صد و نچاه مثقال باشد من مصری
انطالیقی شانزده اوقیه است که یکصد و هشت مثقال باشد من
اسکندرانی سی اوقیه است رطل نوعی است و دو اوقیه است
و نوزده و پنج ریش یکصد و هشتاد مثقال رطل درکن شش و نوزده است که
از روغن چوب اوقیه است و از شراب شش و رطل و غل یکصد و پنج
رطل رطل رومی صد و نچاه مثقالست رطل انطالیقی یکصد و
سی و پنج مثقالست جوهرین شش رطل است بقطر رومی که نه مثقال
باشد دورق انطالیقی هشت جوهرین است که هشتاد و دو ^{مثقال}
باشد دورق مطلق رطلتانات از رطل و نیم است طاز
روغن کیمین و نیم فوطولی است اوقیه است ابویق دو من است
و نوزده و پنج رطل طال بطون صد و هشت و پنج رطل است خمر

مطلق و پست و چهار فسط است و نژاد اسرائیل جبل وشت فسط خره
 صغیره چهار فسط است جرة انطاکیه جبل وشت فسط است
 جورق و جوسقا هر یک رطل اند قفین پانده الیت که پست و غنیم
 باشد و کوبند پست و چهار کیلو است کیلجه که پست و ثمن پست
 کیل سی و شش پست کیلجه سیمه دریم و کربت مشرببه
 شش تمار و ربع پست ملکوت کیلجه است فسطا یک هزار و پست
 او پست و کوبند آن مقدار طلا است که پست کا و از آن پر شود
 مد پانده الیت بوزن دو رطل و ربع که دویست و دو شغال نیم باشد
 صاع چهار پست و بر رطل نه رطل است اما اوزانی که در
 بلاد عجم مشهور است من شاهی و آن یک هزار و پست
 شغالت من بویغری شغالت سیل نژاد اهل خراسان
 پانده شغالت سیه عبارت از نژاد یک کبر است پنجاه ثمن و کبر

استار

پانده نصف سیه است و استار
 در استغنانه کبر
 کوبند

لاری
 جعفر سلطان الله
 بنیر دوست

بسم الله الرحمن الرحيم

سکون پانچویں حضرت پشایی که ذات انسانی را درک چشم سوم
کرد این وصلوات و کلمات بروج مظهر صفت صفاء و بدره منیر
مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم برآمد این کلمات عجایب است برای فرزان
نو شیر و عالی بوز جبرائیل فرموده بعد و معنی که مردم هر چه بگویند
یا در دل نشان کنند از روی این نسخه میتوان یافت قبله تیر پناه

انقل

از روی کوکب پیدا کرده است

فلک اعظم

این برج روی این بر مسیم سرب زر

فلک مشرقی

عبدالار و ما شرابانی مندل کا فور عود

فلک الزهره

طیاسم حسن اکینه برک چرم نازن شوان زنگارن

فلک العطار

الاسم و کل شیم ایند کشتی ششم هیچ ترایک

فلک الزحل

کر با بس جانما بر شیم بوا هر پست مروارید لیمان که کج

فلک المریخ

کافور نموم میوای چوب چرس بوی خوش میوای تنب کو

فلک الشمس

سرکین سبوت کشت خاک ریک خشت شک هوفار

فلک القمر

جانور نج کاش شیرینی گوشت اکسبزی سبزو قال

فلک اعظم

کل اکینه بوی خوش زر کسر

فلک المشتري

کافورنی سبزی تخم جرم ریک جواهر از ریز

فلک الزهرة

کج برک سرکین کاش شمشیر نج شربا جوب طابره

فلک الزحل

نان کافور نموم وار پریم اشوان پنبه سیر شک

فلک العطار

اهن ایک طعم سبوس پر موی کرایس هوف ترایک

فلک المریخ

تنباکو مس پست موم عودا خشت اکسبزی شیرینی

فلک الشمس

ذوق لگوشت الماس خن خاک میوای مندل شیرینی

فلک القمر

دارو نازکار جابوز سبب چرس کشت نج ریسمان

ایکله زهر سری همداری درکف دست خولش زواری

ایکله شندام زو تقویم آمل درکف دست تو نمان شیم

ایکہستی قرین دولت نام نہ **خ** مسحک بکایت بدو اندازم
 ایکہستی چو جای دیدم **م** نیز می هست در دست تو نهان از زیر می
 ایکہ جبر آستان نداری موی **ش** در کف دست خود چه داری بوی **ش**
 ای نیرمان نوزمین قدر **م** در کف دست تو بجز نهان **ه**
 ای در دست من نه زمین **م** هست در دست تو نهان **م**
 ای کرونه جان به شبیاری **م** در کف دست خویش **م**
 ای و صفت عدو شمر **م** در کف دست خود چه داری **م**
 ایکہ تا کی ز پیغم **م** جان **خ** کافداست که زده نهان
خ از عدو است شکفته کل در روی **خ** بی چو نهان نویسنده
خ البعد بیت همیشه اندر زیر **ش** در کف دست خویش بوی **م**
خ ایکہ با من کرم روانداری **خ** در سر است که تو نهان داری
خ ایکہ ذکر تو گفتگوی خوش **م** بوی خود بودا که بوی خوش است

ایکده

ایکہ داری همیشه تو ادراک **د** تو کمرش برست خود ترا یک **د**
 ایکہ داری بستان خود عاقال **ش** هست در دست تو نهان **ش**
 ایکہ هستی تو در نظر نیکوی **خ** در زمین نه در دست خود بوی **خ**
 ایلت پاک روی خوبت **ش** در زمین زیر دست خود **ش**
 ایکہ بر سر ز نامه کل داری **ش** در دست خود چه داری **ش**
 ایچنین تو داده کل **ش** در کف دست خود چه داری **ش**
 ایکہ روبرو عارضت **ش** آنچه داری نهان بگویم **ش**
 ایکہ داری همیشه نو در **ش** در کف دست خود مرا گشت **ش**
 ای بهر کنکناست بچین **ش** با بر لبش دشمنی سر کین **ش**
 ای با اندیشش ز تو داف **ش** چه نهان میکنی مکن تو بسوس **ش**
 ای می محبتش اب زلال **ش** پیش در دست خود مرا سو فال **ش**
 ای مقام تو بر خورشید **ش** در کف دست مت مروارید **ش**

۵۰ ای که داری تو بهوش داری بکس جهان میگویم بکس
 ۵۱ ای که در هر چون تو دانا هستی در کف دست تو جواهر است
 ۵۲ ای فلک پیش قدر او بند است بولست که داری از مرد
 ۵۳ ای که گفتی بی عهد دست هست از بشما که گرفت
 ۵۴ ای که داری ز مهر سر بیست تو که داری بدست خود کج
 ۵۵ ای یار تو داری بی نیکی در پیش خود چه داری شب کو
 ۵۶ ای که گفته بعد تو خامه در دل خود نهان کن خامه
 ۵۷ ای برادر سپهر کنی و سوس هست میباید دست تو که اسب
 ۵۸ ای مقیم در دست قضا و قدر آنچه در دست تو هست که
 ۵۹ ای که امت ال سمان داری در کف دست ریمان داری
 ۶۰ ای هوای های عالم راز است سخاوت تو پیش کسانند از
 ۶۱ ای ز خود تو دشته شرم داری در کف دست نت کو با چرم

۶۲ ای شده حاسد تو مهر کردون ناخاست که شرد پنهان
 ۶۳ ای زبان داده چه کوس از چند پنهان تو میبختی بکس
 ۶۴ ای شده سوسن سپهر نام د نیک بود نهان در طام
 ۶۵ ای وجودت ز نامه بخود ر دست در دست تو نهان بکار
 ۶۶ ای که در دست داری آن مردان کوبیت راستا بینه است
 ۶۷ ای شن در دل جان محبوب که نهان تو کرده خوب
 ۶۸ ای که بدخواه رازبان کردی بدینه کنوشن بان بگری
 ۶۹ ای نهرا و اعتراف تو جاده شرف دای غم داری گرفته اندک
 ۷۰ ای جهان سر بر بفرمانت در کف کنش لب پنهان
 ۷۱ ای که اری در دل خود دان راستا گویم بدست تو چنان
 ۷۲ ای تو ای در زمین مملو محبت در اندک اری چراست که
 ۷۳ ای فلک بر در تو دشته باسن هست دست تو نهان

۵۵ ای که بخت سزاده خست ۵۵ اکمه نهان نوکره چشم است
 ۵۶ ای بیخ نشان مریدان ۵۶ نور لبیل نهان چهره ای کل
 ۵۷ ای که در دست دهر خست ۵۷ دست بکشا به بین که بخت
 ۵۸ ای که خاک در تواج مرست ۵۸ در غیر دل تو جانور است
 ۵۹ ای که یار تو کرد کار بود ۵۹ سیر آن به که آشکار بود
 ۶۰ ای از تو کار تو شده بالا ۶۰ نه بریت آن چو سبز بهار
 ۶۱ ای که کاست همیشه ایمانت ۶۱ هست خبر منی اگر نهانت
 ۶۲ ای درون تو مخزن اسرار ۶۲ گوشت داری نهان کن بسیار
 ۶۳ ای ز تو در دل سها و سک ۶۳ شور کم کن نهان دار کن
 ۶۴ ای که کشته در گنو کاری ۶۴ اکست که تو نهان نداری
 ۶۵ ای که جانی شمنه زخ ۶۵ که روان در گفت گذارد زخ
 ۶۶ ای طبع تو فقیر و فقو ۶۶ هست در دست تو نهان کا فوری

ای ترا مثلن بجزو به بر ۵۵ هست در دست تو نهان صبر
 ای در دست قبله گاه هر وجود ۵۵ در گفت دست خود چهره ای غ
 ای که درین تو خود احوال ۵۵ هست دست تو نهان صبر
 ای که دشمن تو است کباب ۵۵ پیش در دست خود مدارش
 ای ز روی تو نور برده سر ۵۵ چه نهان میکنی کجو بچس
 ای که عید عالم ابرویت ۵۵ در گفت دست است یارو

۲

پنل	زنگنه	نارنج	انور
بادام	زنگنه	نارنج	انور
انور	بادام	زنگنه	نارنج
نارنج	انور	بادام	زنگنه
زنگنه	نارنج	انور	بادام

۸

شفاوار	نارنج	خزما	انور
بادام	زنگنه	نارنج	انور
انور	بادام	زنگنه	نارنج
نارنج	انور	بادام	زنگنه
زنگنه	نارنج	انور	بادام

ع

بیمو	فندق	انار	سب
بیمو	فندق	انار	سب
سوزن	زکس	بنفشه	یاسمین
سوزن	زکس	بنفشه	یاسمین

اول

ایزلف سیاه تو چو شیر
لعل تو چو شیر
شیر بنی شکرتو دارد
دست گرفته تو پنجر

دوم

ای سر و سق قل ندلم
پی باد تو بیت در الدام
اچتم خوش تو کشت معلوم
دست گرفته تو بادام

سیم

مردم زفر حیثیم است
در حلقه زلف بهشت
دایم تو کشت خسته غوی
رزه الو گرفته دست

چهارم

جان تو رخ چو ماه داری
ایزلف بر سیاه داری
جان زاسبای آن ستان
شفاواران کاه داری

پنجم

چنان تو کا فرد دست توی صیام ز بهکیت
ماند ترنج غنچه ناریج گرفته تو در دست

ششم

تو تان کلی مسد لا لولوئی ترا ز هزار لا لا
سرخ چکنی کنگار در دست گرفته تو خرم

هفتم

از وصلت ان شدمی بوزر و غصه در چنگ کشته خور
مرغ غصه آن لب نمور در دست گرفته تو کور

هشتم

ایروی تو هر دو کشته پوتیم قند لب تو با سکر تبیم
داری تو یک با پس کنگار کس پیش تو از ان کوه تبیم

نهم

ایروی خوش نو ماه با بان وین عارض تو کل گلستان
خزین کفایتوان دشت داندزبوی آن با سان

دهم

جانا تو بطلع مایان کمذار و ادوین پر خون
خال لب تو چاشنی برد آوست نمان بهیال کو

یازدهم

خشمی لم چسنگ خارت دوزخین تو خچک سپید
ناکار سخن کنی بمردم در دست تو با درک سپید

دوازدهم

دندان تو باب چو مرجان یاغوت لب تو قوت جان
مزدگفت تو چپ کندم در دست گرفته تو چپان

هفتم

شد لعل لب تو با شکر قند بگرفت ز انفعال وقت
در دست نخسته از چیداری فزق بدمان تستانند

هشتم

ابی رفت چو خشکوار است یا قوت لب تو قوت است
در آغوشم بهجت جانم در دست گرفته انار است

نهم

بر روی تو نیت حاجت نیرب دار و کمت خدا از آسب
کوئی تخت پسران به در دست گرفته چرب

بستم

در آرزو بودی از که و مه از ساغر لب شراب ده
به بودی کار ما در انت داری صفا به دست جفت به

نهم

اتعامت لا چو سه دغا روی تو کلت و کلتش آرا
پیرای دلی شکستان کن در دست گرفته قبیلا

چهاردهم

ای روی تو میکشد گمان را تو نیز کشیده عنان را
بر روی تو زعفران انداز در دست گرفته زعفران را

پانزدهم

رضار تو لعبت مشک چنین روی کلت تان آمین
از بوی تو دار دآشنائی در دست گرفته تونسین

شانزدهم

چون روی تو نیت ماه نیکو خوشبید تر اعلام نهد
صفا سکنی خواص دارد در دست گرفته تو نیمو

بیت یکم

از بیل شک تند چون ره غرقاب از آن نصیب نمود
اسرار نهفته شد هویدا در دست گرفته نوام و دود

بیت دوم

ای تنه پیش ماه و سنبل آورده بجز از بیل
هوش از دل عاشقان بودی در دست چو اهنای کنگر

بیت سوم

در لعل تو عشق پای بنداست در قید ترا از و میمندست
صد نور لب تو کرده پیدا در دست گرفته تو فند آ

بیت چهارم

کل نیست چو روی تو بکاش و مهر تو منته بدروزن
ایام کسب و موسم عشق در دست گرفته تو سوسن

بارش

بیت پنجم

باشد بقدرت هوای مکرس این ولت بندگی مرا پس
پاشان نکفت نوشد ز بیم در دست گرفته تو مکرس

بیت ششم

این جدم عیش کامرا بی باشی بیست ط در بند دما بی
نوی نو گرفت چون کرفتی در دست بفته را نهما بی

بیت هفتم

خار تو شک حوز عین است مدراز تو داغ حیرت
دانشه شد آن خفت کار پنهان کف تو یا سیم

بیت هشتم

ای سرو کف پایله داری چو لعل می ساله داری
اشک مدام چو زلاله میشد در دست نهان چو لاله دار



پنجم

حسن و خود جویش داری برقع ز چه رو پیش داری
زین پیش نهان ما را بدو کمر صبرت خویش داری

سیام

ای سرو سفت خروارن کل پاک ز دانه پرپنا
جانی پری مسخرت در دست تو خاتم سلیمان

سی و یکم

دل از سر سوز در دلبیل میکش بیند از نسیم گل
پر شد چمن از فغان بیل در دست گرفته تو تنبیل

م

لکهنه خانه
جعفر سلطان القرا

تبریز ۱۲۶۵ قمری